



ایرانی ترین دانشمند آن سوی مرز

پدیدآورنده (ها) : مولانا، سید حمید؛ طالب زاده، نادر؛ باهنر، ناصر؛ جلالی؛ نصیری، مهدی

میان رشته ای :: نشریه کیهان فرهنگی :: تیر ۱۳۸۱ - شماره ۱۸۹

صفحات : از ۵ تا ۲۷

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/19348>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۵/۰۲/۲۵

کاربر گرامی،فایل دانلود شده فقط برای استفاده شخصی است، از نشر آن خودداری فرمایید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- ادبیات چیست
- مقایسه تطبیقی دو حمله حیدری راجی کرمانی و باذل مشهدی
- کتاب شناسی خلبان شهید عباس دوران

عناوین مشابه

- دو، سه روزی با ترکمن های آن سوی مرز (پرونده ی سفر به ترکمنستان)
- ندای اندیشه ی ایرانی و فلسفه ی شیعی؛ کتاب «ایستادن در آن سوی مرگ»
- معرفی شعر و قصه ایرانی به آن سوی مرزها: نیما یوشیج کیست
- آن سوی مرز: ساعت به وقت فلسطین سنگ است
- روزی روزگاری در شرق، غرب، شمال و ... آن سوی مرز (به انگیزه نمایش فیلم آخرین مرد پایدار و یوجیمبو)
- تأثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی - مذهبی بر مهاجرت بلوچ ها از زاهدان به آن سوی مرز (در دوره ی پهلوی اول)
- نقد سینما؛ سینما توکلاژ/ پاره های احساس / سفری به آن سوی مرز / واقع نمایی؟!
- شناسایی و تحلیل عوامل موثر بر ترجیح محصولات داخلی نسبت به مشابه خارجی آن از سوی مصرف کنندگان ایرانی (مورد مطالعه: محصولات غذایی، آرایشی بهداشتی و برقی)
- خواندنیهای آن سوی مرز
- تحلیل تحول تاریخی گفتمان های زیبایی و تاثیر آن بر حیات زن ایرانی



زیر نظر: مهدی پروین زاد

ایرانی ترین دانشمند

آن سوی مرز

گفتگو با
پروفسور حمید مولانا
با حضور:
نادر طالب زاده
دکتر ناصر باهنر
دکتر جلالی
و مهدی نصیری



بعد از ظهر تا شب ادامه یافت. احساس کردیم ناگفته‌های بسیاری باقی مانده است. به همین دلیل، قرار نشستی دیگر را گذاشتیم. دومین گفتگو با پروفسور مولانا در اسفندماه انجام گرفت. این بار دشواری یافتن و هماهنگ کردن زمان گفتگو با یاران و همفکران و شاگردان ایشان نیز در میان بود.

نشست دوم نیز شش ساعت زمان گرفت، اما هنوز پاسخ سؤالات بسیارمان را نگرفته بودیم. در بازگشت دکتر مولانا از قم، سه ساعت دیگر به گفتگوهایمان افزوده شد و در نهایت، بقیه سؤالاتمان را از طریق دورنگار به آمریکا فرستادیم و از ایشان پاسخ گرفتیم.

پروفسور مولانا با تواضعی قابل تقدیر، زحمات بسیار خود را در تدارک این گفتگوها نادیده می‌گیرد و می‌گوید: کاری که شما در معرفی چهره‌ها می‌کنید، به اندازه کارگردانی یک فیلم زحمت دارد.

گرچه هنوز هم احساس می‌کنیم سؤالات ما همه جنبه‌های علمی، تخصصی پروفسور مولانا را در بر نگرفته است؛ اما شتاب زمان و صفحات اندک کیهان فرهنگی، محدودیت‌های مضاعفی را پیش رویمان می‌گذارند. چنین است که با تشکر از زحمات بسیار پروفسور مولانا، متن گفتگو با وی و تنی چند از یاران و شاگردان ایشان را از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم.

حافظه نیرومندش بیشترین جزئیات یک زندگی ۶۶ ساله و پرفراز و فرود را به دقت ثبت و ضبط کرده است. زندگی در غرب، تحقیق و تدریس و ترجمه آثار پر شمارش به زبانهای اروپایی، چهره او را در جهان علم و ارتباطات پرآوازه نموده است؛ گرچه در میهن خویش، هنوز هم ناشناخته‌ای مشهور است که بیشترین آثار علمی‌اش به زبان فارسی ترجمه نشده است!

به غایت پرحوصله، دقیق، منظم و منطقی است. با آن که بیش از چهار دهه در غرب زیسته است، اما هنوز هم ایرانی‌ترین انسانی است که در آنسوی مرزها، آرمانها و اصول را پاس می‌دارد.

پروفسور سید حمید مولانا مفهوم کار گروهی و نظم در عمل را از آغاز دوره جوانی به خوبی دریافته و به کار بسته است. حجم بسیار آثار مشترک‌اش با تنی چند از اندیشمندان معروف غربی چون: پروفسور هربرت شیلر، پروفسور جرج گربنر و دیگران، گواه این گفته است.

فکر گفتگو با پروفسور مولانا از اواسط سال گذشته در ذهنمان جوشیده و پس از آن، تدارک و تکاپو برای صحبت‌های مقدماتی و قول و قرارهای مکتوب و غیرمکتوب آغاز شد.

در سفری که پروفسور مولانا در دی‌ماه سال گذشته به ایران داشت. نخستین نشست را با ایشان برگزار کردیم و گفتگوهایمان از



پروفسور حمید مولانا در سال ۱۳۱۵ در یک خانواده روحانی در تبریز تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را در دبستان «سعدی» تبریز و دبستان‌های «رضوی» و «جعفری» که هر دو از مدارس جامعه تعلیمات اسلامی بودند تمام کرد و دوره متوسطه را در دبیرستان مروی تهران به پایان برد. وی در سال ۱۳۳۴ هنگامی که دانشجوی اقتصاد دانشگاه تهران بود، از سوی مؤسسه کیهان دعوت به کار شد و به عنوان معاون سردبیر نشریه تازه تأسیس «کیهان فرهنگی» آغاز به کار کرد. عمر کیهان فرهنگی چندان نپایید، و او یک سال بعد به کیهان روزانه منتقل شد. پروفسور مولانا در سال ۱۳۳۷ با دریافت بورس تحصیلی به آمریکا عزیمت کرد. در آنجا دوره لیسانس را تکمیل کرده و دوره فوق لیسانس را نیز در دانشگاه «نورث وسترن» در «آوانستون» شیکاگو در رشته روزنامه‌نگاری به پایان رسانید و در سال ۱۳۴۲ از همین دانشگاه موفق به اخذ درجه دکتری در رشته ارتباطات و علوم سیاسی و بین‌المللی شد. بدین ترتیب، وی اولین دکترای این رشته در ایران و نخستین دانشجوی خارجی در آمریکا بود که دوره دکتری این رشته را در آن کشور تمام کرده بود.

پروفسور مولانا پس از چند ماه تحقیق در کشورهای انگلیس، آلمان و فرانسه و مطالعه در دانشگاه‌ها و مؤسسات آن کشورها، به ایران بازگشت و در مؤسسه کیهان مشغول به کار شد، اما با توجه به فضای خفقان آن سال‌ها، استادی دانشگاه‌های آمریکا را به سردبیری روزنامه کیهان ترجیح داد و چنین بود که وی مجدداً به آمریکا بازگشت. در سال‌های ۴۴ تا ۴۷ پروفسور مولانا علاوه بر تدریس، در سمت استاد برنامه‌ریز، مسئولیت مستقیم ایجاد چند دانشکده ارتباطات در آمریکا و چند کشور دیگر را به عهده گرفت. وی در سال ۴۷ رشته ارتباطات را در دانشگاه امریکن در شهر واشنگتن پایه‌گذاری کرد و خود به عنوان رئیس بخش برنامه‌های عالی ارتباطات بین‌المللی، به تدریس پرداخت.

پروفسور مولانا از سال ۷۳ تا ۷۷ به ریاست انجمن بین‌المللی پژوهش در علوم ارتباطات و رسانه‌ها انتخاب شد. از وی بیش از بیست کتاب پژوهشی و افزون بر دویست مقاله علمی در نشریات مختلف منتشر شده است. در فروردین سال جاری - ۱۳۸۱ - بزرگداشتی برای تجلیل از خدمات پروفسور مولانا در شهر نیواورلئان در آمریکا تشکیل شد و در حضور بیش از دو هزار تن از دانشمندان جهان، از خدمات علمی وی تقدیر به عمل آمد. در این کنفرانس سخنرانان به تفصیل به سخنرانی درباره آثار پروفسور مولانا و خدمات علمی وی پرداختند.



کجاست: خیر مقدم عرض می‌کنیم به جناب دکتر مولانا و دوستان عزیز، آقای نادر طالب‌زاده، آقای دکتر ناصر باهنر، آقای دکتر جلالی و آقای مهدی نصیری. برای شروع گفت و گو، بهتر است ابتدا هر یک از آقایان از نحوه آشنایی خودشان با جناب پروفسور مولانا بحث را آغاز کنند. این که در کجا و چگونه با ایشان آشنا شدند و چه جنبه‌هایی از شخصیت و آثار ایشان بر ایشان جالب بوده است. آقای طالب‌زاده لطفاً جناب عالی شروع بفرمایید.

طالب‌زاده: بله، اولین درسی که من در خارج از ایران، در آمریکا از پروفسور مولانا گرفتم، همان چیزی است که امروز هم بعد از گذشت بیست و چند سال، دارم روی آن کار می‌کنم. در حقیقت، آن درس و آن کلاس مواد اولیه‌ای به من داد که پس از انقلاب، هنوز هم پی‌گیر آن هستم. و آن «ماهیت رسانه‌های آمریکا» است.

کجاست: ممکن است بعضی از خوانندگان ما این سؤال را داشته باشند که آیا پروفسور مولانا همین حرف‌ها و مواضع امروز را در آمریکا هم نسبت به رسانه‌های آن کشور داشتند؟

طالب‌زاده: من آن زمان که در یکی از دانشگاه‌های آمریکا فوق لیسانس‌ام را می‌گذراندم، شنیدم که پروفسوری ایرانی در دانشگاه امریکن ارتباطات درس می‌دهد، چیزی از ارتباطات نمی‌دانستم و به همین دلیل علاقه داشتم که آن پروفسور را ببینم و از درس‌هایش استفاده کنم. جالب اینکه دکتر مولانا پیش از پیروزی انقلاب، مطالبشان را راجع به نقد ماهیت و عملکرد رسانه‌های آمریکا در دانشگاه‌های آن کشور مطرح می‌کردند. یکی از بحث‌های ایشان که برای ما هم بسیار جالب بود، این بود که رسانه‌ها در غرب

چگونه شما را گنج آگهی‌های تجارتمی می‌کنند تا شما نتوانید مطلب را بخوانید یا این که خواننده یا بیستنده رسانه‌ها در غرب باید از میان انبوهی از پارازیت رد شود تا بتواند چیزی به دست آورد. موضوع دیگر این که چگونه این رسانه‌ها در واقع رسالت نرساندن پیام حقیقت را به مردم آمریکا و جهانیان دارند! و چگونه با حقیقت بازی می‌کنند.

کجاست: آیا می‌توانیم بگوییم رسانه‌ها در آمریکا بیشتر در خدمت تجارت هستند؟

طالب‌زاده: بله و در عین حال در خدمت اهدافی که صاحبان آنها دارند. اولین درس این بود که شیوه‌های رسانه‌های آمریکا را بشناسیم و بدانیم که آن رسانه‌ها چگونه با شعور مردم آمریکا بازی می‌کنند. پروفسور مولانا به ما می‌گفتند باید بفهمید پشت این رسانه‌ها چه کسانی هستند و چه مفهومی را القا می‌کنند. کلاس‌های ایشان در آمریکا کلاس‌های زنده‌ای بود بحث‌های بسیار جذابی هم آنجا مطرح می‌شد، تا زمانی که انقلاب اسلامی در ایران اوج گرفت. بهر حال در آمریکا تنها دپارتمان و کلاسی که تحلیل درستی از رسانه‌ها و اوضاع جهان در آن شرایط به ما دانشجویان می‌داد. دپارتمان و کلاس پروفسور مولانا بود. اساتید دیگر یک سری «تکست بوک» به ما می‌دادند که آنها را از بر کنیم. آنها نقطه نظر و تحلیل به ما نمی‌دادند، از

این جهت کلاس ایشان تنها کلاسی بود که به ما دید و تحلیل می داد و جلوتر از زمان حرکت می کرد و شاید ۱۵ سال از زمان خود، جلوتر بود.

بهر حال این ارتباط از آن زمان تا به امروز همچنان ادامه داشته است و من از نظریات جناب پروفیسور مولانا بسیار استفاده کرده ام.

آقای دکتر باهنر جناب عالی چگونه با دکتر پروفیسور مولانا آشنا شدید؟

دکتر باهنر: بنده ابتدا با آثار مکتوب ایشان در زمینه ارتباطات آشنا شدم و در دوره تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی و تبلیغ در دانشگاه امام صادق (ع)، از شاگردان ایشان بودم و از کلاس های ایشان بهره بردم.

این مربوط به چه سالی می شود؟

دکتر باهنر: فکر می کنم سال ۶۷ یا ۶۸ بود. بعد هم این ارتباطات در سفرها و کنفرانس هایی که ایشان در تهران داشتند، یا به طور خاص به دانشگاه امام صادق (ع) تشریف می آوردند، ادامه پیدا کرد. تز دکتری من هم با آقای دکتر مولانا است و ایشان در حقیقت استاد راهنمای بنده هم هستند.

اگر ممکن است عنوان رساله دکتری را هم بفرمایید.

دکتر باهنر: بله، عنوان پایان نامه من «بررسی آموزش دین از طریق وسایل ارتباط جمعی نوین» است که ان شاء الله ماه آینده از آن دفاع خواهم کرد.

جناب دکتر جلالی لطفاً جناب عالی از آغاز روابط خود با دکتر مولانا بگویید.

دکتر جلالی: البته آشنایی من با جناب پروفیسور مولانا مثل آقای طالب زاده، خیلی دراز مدت نیست. در مجلس پنجم، من مدیر دفتر مطالعات سیاسی - اجتماعی بودم و از ایشان دعوت کردیم که سفری به ایران تشریف بیاورند و یک برنامه مفصلی هم ریخته شده بود. فکر می کنم به مدت یک هفته یا ده روز بود و استفاده خوبی هم از وجود ایشان شد و بعد در تلویزیون هم، آن زمان برنامه ای داشتم به نام «جهان سیاست»، فکر می کنم دو جلسه هم آنجا در خدمت ایشان بودیم و از نظریاتشان بهره بردیم.

از همان زمان، این رابطه با لطف ایشان برقرار ماند و معمولاً هر وقت ایشان به ایران تشریف می آورند، هم ما حساس هستیم و هم ایشان لطف دارند که به یک طریقی بتوانیم همدیگر را ببینیم.

آن زمان چه جنبه ای از نظریات و سخنان پروفیسور مولانا برای شما جالب بود؟

دکتر جلالی: من علوم سیاسی خوانده ام و از دیدگاه خودم، یکی از ویژگی های جناب پروفیسور مولانا، نظریات «شاذ» یا «نادر» ایشان در مسایل سیاسی و ارتباطی بود و فکر می کنم کمتر

نظریه پردازی، عمق و حجم و محتوای آثار ایشان را داشته باشد. زوایه دید پروفیسور مولانا بیانگر اصالت های ویژه شرقی و اسلامی ایشان در دنیای معاصر است.

خوب، ایشان با وجود این که نزدیک به نیم قرن از عمر خودشان را در غرب، در آمریکا گذرانده اند، جالب است که غربی نمی اندیشند و نه تنها شیفتگی نسبت به غرب ندارند، بلکه همواره دیدگاه نقادانه خود را نسبت به غرب حفظ کرده اند.

بهر حال آگاهی ایشان از غرب و آمریکا یافتنی است. کسی که این مدت طولانی در غرب زندگی، تحصیل، مطالعه و تدریس کرده است، طبعاً آگاهی اش از غرب با ما بسیار فرق دارد. ما از دور چیزهایی درباره اروپا و آمریکا می دانیم، آن هم از طریق کتب و نشریات و فیلم و اخیراً تا حدودی از طریق اینترنت، ولی ایشان در آن جامعه زندگی کرده است. نکته دیگری که در ایشان قابل تحسین است این که در این مدت طولانی و در آن روندی که خیلی ها را دورادور مجذوب کرده است، ایشان مجذوب یا مرعوب غرب نشده اند و با شجاعت از موضع اعتقادی و علمی، همواره درباره غرب و بویژه در مورد سیاست رسانه ای غرب، موضعی انتقادی داشته اند. من فکر می کنم برای جامعه ما، یک فرصت بسیار مغتنمی است، هم حضورشان در آمریکا و هم ارتباط و حضور گهگاهشان در ایران، و در این رفت و آمدها. نکته دیگر این که ایشان به مبانی دینی به شکل اجمالی و کلی آشنا هستند. لذا تطبیق های خوبی را معمولاً انجام می دهند که در آثار دیگران کم تر می بینیم. خوب، ایشان از بیت روحانیت هستند و بسیار طبیعی است که ثمره آن تعالیم در تکوین شخصیت و ثبات فکری ایشان موثر بوده است. نظریات پروفیسور مولانا درباره موضوعاتی مثل امت و امامت، جهانی سازی اسلامی و ارتباطات بین الملل، از نکات بسیار نو، قوی و مبتکرانه ای است که شاید دیگران نتوانند به خوبی این مقایسه ها و رابطه ها را بیان کنند.

جناب آقای نصیری لطفاً شما هم در زمینه آشنایی خود با دکتر مولانا صحبت بفرمایید.

مهدی نصیری: به من اجازه بدهید قبل از این که از زمان و زمینه آشنایی با جناب پروفیسور مولانا صحبت کنم، یک سؤال ریز، اما اساسی از ایشان داشته باشم تا بعد در آن مورد خاص هم صحبت کنم. تا آنجا که من خبر دارم، بیشتر آثار پروفیسور مولانا به زبان انگلیسی نوشته شده و در اروپا به زبان های دیگر هم ترجمه شده، شاید حدود ۲۰ اثر، از آن میان تنها دو کتاب ایشان به فارسی ترجمه شده است! لطفاً بفرمائید که علت ترجمه نشدن بقیه آثارشان باتوجه به نیاز مبرم دانشگاه های ما به ترجمه این قبیل آثار چیست؟

پروفیسور مولانا: راستش علت ترجمه نشدن





مهدی نصیری در سال ۱۳۴۲ در شهرستان دامغان در خانواده‌ای روحانی پای به عرصه گیتی نهاد. پدرش آیت الله شیخ محمد نصیری است. وی پس از طی تحصیلات کلاسیک در دامغان، وارد حوزه علمیه همان شهر شد و مقدمات را تا سال ۵۷ در آن حوزه گذرانید. در سال ۵۸ عازم حوزه علمیه قم گردید و تا سال ۶۶ به تحصیل ادبیات عرب، منطق، فلسفه و فقه و اصول پرداخت. در سال ۶۵، همکاری خود را با دفتر نمایندگی مؤسسه کیهان در قم به عنوان نماینده فرهنگی، آغاز کرد و سال ۶۶ جهت ادامه همکاری به تهران آمد و مسئولیت سرویس مقالات روزنامه کیهان را برعهده گرفت. وی در سال ۶۷، از سوی سرپرست وقت مؤسسه کیهان، سید محمد اصغری و با موافقت نماینده وقت حضرت امام در مؤسسه کیهان (حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی)، به عنوان سردبیر روزنامه کیهان منصوب شد و در سال ۱۳۷۰ مدیرمسئول روزنامه کیهان گردید که تا سال ۷۳ ادامه یافت.

مهدی نصیری در اسفند سال ۷۳، اولین شماره نشریه صبح را منتشر کرد که تا سال ۷۸ تداوم یافت.

آقای نصیری ضمن فعالیت‌های مطبوعاتی، از ادامه تحصیلات خود نیز غافل نبود، از جمله به مدت دو سال از درس خارج فقه مقام معظم رهبری بهره برد و سپس در سال ۷۸ برای ادامه تحصیل مجدداً به قم رفت و در درس خارج اصول آیت الله سبحانی و درس فقه آیت الله مؤمن شرکت کرد.

مهدی نصیری در سال ۱۳۸۰ به همکاری با شورای سیاستگذاری ائمه جمعه دعوت شد و هم‌اکنون سرپرست معاونت سیاسی-فرهنگی این شورا است.

«اسلام و تجدد»، عنوان اولین کتاب مهدی نصیری است که در سال جاری منتشر شده است.

صحبت‌هایتان را داشته باشید.

مهدی نصیری: بله، جناب پرفسور مولانا خیلی دقیق جزئیات را در یاد دارند و در این سن، خیلی خوب است و نشانه دقت و نظم و حافظه خوب ایشان است. من مسلماً خیلی از جزئیات را فراموش کرده‌ام، ولی اجمالاً این است که بعد از پذیرش قطعنامه و فروکش کردن شعله دفاع مقدس، ما جریان تهاجم فرهنگی را احساس کردیم. این امر در آغاز با مقالات مطبوعاتی شروع شد.

س: ببخشید آن زمان شما در کجا مشغول کار بودید؟

مهدی نصیری: من سال ۶۷ با عنوان سردبیر کیهان مشغول کار شدم، در این دوره، مباحث پایان جنگ را داشتیم، ارتحال حضرت امام (ره) و جانشینی مقام معظم رهبری را داشتیم و بهرحال تحولات عجیب و غریب و تأثیرگذار را هم داشتیم. مقطع عجیبی از تاریخ انقلاب بود و به نظر من، یک سری از نابسامانی‌های فکری و فرهنگی امروز، در همان زمان شالوده‌اش ریخته شد و یک سرفصل مهمش این بود که ما احساس کردیم با فروکش کردن جنگ و خاموشی فضای دفاع مقدس، یک هجمه فرهنگی دارد شروع می‌شود و به این نکته رسیدیم که ما در مبانی گیر داریم، در بنیانها دچار گسست‌هایی شده‌ایم که به این تناقضات مبتلا شده‌ایم و این هجمه‌ها، انعکاسی از آنهاست و به قول شاعر، دیدیم که: صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی! و این که باید به لایه‌های زیرین نگاه کنیم. در چنین فضایی بود که احساس می‌کردیم بحث‌ها و کلان‌نگری‌هایمان دچار آسیب شده‌اند. در همان شرایط مواجه شدیم

می‌کنم. اما اصولاً باید در کشور یک مقامی، یک مدیریت فرهنگی ویژه‌ای باشد که این نوع مسایل را تشخیص بدهد، چون ممکن است ناشرین خصوصی متوجه اهمیت برخی آثار نباشند، یا کتابی جنبه سودآوری آنها را تأمین نکند، در یک سیستم منظم و خوب، همیشه یک دستگاه‌هایی هستند که مثل رادارهای چرخشی، مرتب می‌گردند و احتیاجات کشور را از نظر فرهنگی، علمی و پژوهشی بررسی می‌کنند و آثاری را که باید ترجمه شوند و ترویج کتابخانه‌ها باید باشند، شناسایی می‌کنند و آنها را به دست ترجمه و چاپ می‌سپارند. ما در ایران هنوز به آن درجه نرسیده‌ایم و این هم خودش معضلی است.

س: آقای نصیری لطفاً ادامه

این آثار را من هم نمی‌دانم! این را باید از خود آقایان ناشر و مسئولین پرسید. خوب، قبل از انقلاب معلوم بود چرا، مسئله سانسور بود و خفقان و این چیزها، و به همین دلیل، کتابی را هم که به زبان فارسی نوشته بودم «سیر ارتباطات اجتماعی در ایران» ۱۶ سال چاپ نشد و در دستور کارشان نبود و حتی وقتی هم که چاپ شد، مقداری از آن سانسور شده بود! و تازه بعد از انقلاب و در سال ۵۸ چاپ و منتشر شد!

سال‌های اول انقلاب و بعد هم مسایل جنگ که پیش آمد، من فکر می‌کردم که شاید این نوع مشکلات و مسایل باعث شده که کتاب‌های تخصصی من در ایران ترجمه نشده باقی بمانند و آن زمان هم اصولاً توجه کمتری نسبت به ترجمه می‌شد، اما بعد از سالها متوجه شدم که مسأله این هم نیست! جالب است، همانطور که فرمودید کتاب‌های من به زبان‌های اروپایی ترجمه شده، اما هنوز در کشور خودم آثارم ترجمه نشده است! درحالی که این کتاب‌ها می‌توانند مورد استفاده دانشجویان رشته ارتباطات و روزنامه‌نگاری و ارتباطات بین‌الملل قرار بگیرند. بخصوص کتاب‌های ده سال اخیر که از جمله آثاری هستند که سعی شده است در آنها علوم اجتماعی غرب، در چارچوب دیدگاه اسلامی تبیین شوند.

س: شاید همین دیدگاه‌هاست که باعث شده این آثار ترجمه نشوند! جناب دکتر مولانا چرا خودتان زحمت ترجمه این آثار را نمی‌کشید؟

پرفسور مولانا: من فرصت ندارم، اما اگر کسی بخواهد ترجمه کند اینها را، خوب کمک هم

با آثار آقای دکتر مولانا که آن زمان، مباحثاتی در زمینه توسعه داشتند. آن زمان توسعه به مثابه یک مذهب و دین مطرح می‌شد. یک ایدئولوژی که اقتضات خودش را هم تحمیل می‌کرد به جامعه و هنوز هم عوارض آن را تحمل می‌کنیم. نظریات ایشان در باب توسعه و افشای ابعاد غیر خودی این ماجرا بسیار جالب بود و همین طور دیدگاه‌های ایشان در مورد توسعه اسلامی، تازه بود. همکاری ما به سال ۷۱ برمی‌گردد. روزی که پروفیسور مولانا برای بازدید به مؤسسه کیهان تشریف آوردند، همانجا به ایشان پیشنهاد دادیم که به صورت مرتب مقالاتی در روزنامه کیهان داشته باشند. پس از گفت‌ووهایی قرار شد که هر پنجشنبه مقالاتی داشته باشند در کیهان و ایشان هم لطف کردند و پذیرفتند. ما هم خوشحال شدیم و این کار شروع شد. بسیار دقیق و منظم. تا امروز که می‌دانید همچنان ادامه دارد.

❦ از ویژگی‌های مقالات ایشان بفرمایید.

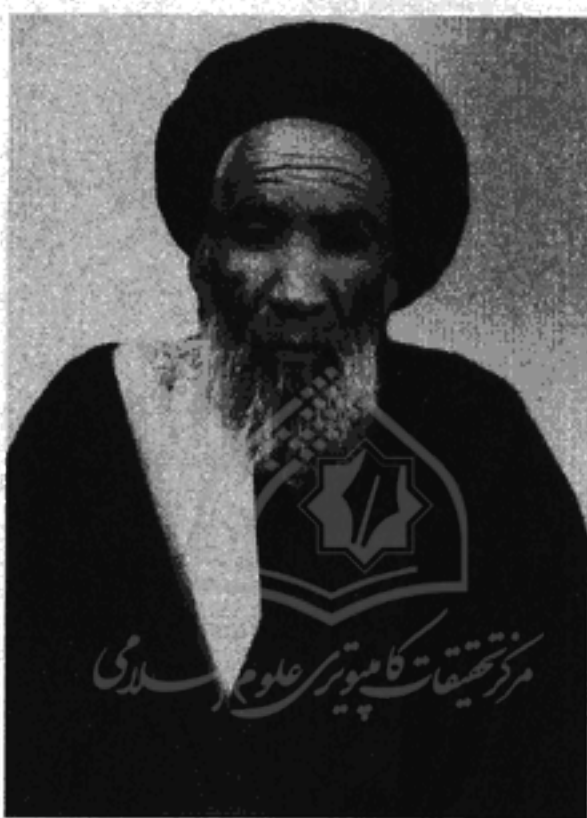
مهدی نصیری: یک نکته خیلی جالب در مقالات ایشان این بود که بنده به عنوان سردبیر روزنامه به طور کلی مقالات و مطالبی را که باید در روزنامه چاپ می‌شد، از نظر حساسیت‌ها و رعایت موازن، می‌خواندم و می‌دیدم. یاد نمی‌آید که در مقالات ایشان من یک موقعی مطلبی دیده باشم که تند یا کند، چپ‌زده یا راست‌زده باشد. جالب بود که ایشان از آن فاصله دور، از آمریکا، این اندازه مسلط بودند به مباحث روز و در خط اعتدال و روشنگری حرکت می‌کردند. آن زمان با حالا تفاوت زیادی داشت. حساسیت‌ها عجیب بود. مورا از ماست می‌کشیدند، یعنی اگر شما یک خطایی در روزنامه می‌کردید، تلفن‌ها شروع می‌شد، هجمه‌ها و فشارها و دعواها آغاز می‌شد، از مسئولان بالاسرتان گرفته تا فضای جامعه، شوخی هم نبود. اگر گرایشی به مارکسیسم یا لیبرالیسم نشان داده می‌شد، غوغا می‌شد. در آن شرایط، مقالات ایشان می‌آمد و کمترین حساسیتی را هم بوجود نیاورد و کسی نگفت که مثلاً تند رفته‌اید. در هر صورت این توفیقی بود و خوشحالم که بنده هم در آن سهیم بودم و تا امروز هم خوشبختانه این ارتباط‌ها و گفت‌ووها را با ایشان داریم. واقعاً آقای دکتر مولانا یک پدیده شگفت‌انگیز هستند. اینقدر عمیق، اینقدر دقیق. ایشان بیش از چهل سال از اینجا دور بوده‌اند، در کانون مدرنیسم غرب و آن فضا بوده‌اند و در عین حال، اینقدر اسلامی و آموزنده. امیدواریم که خداوند به ایشان سلامتی بدهد و جامعه مطبوعاتی ما بتواند از ایشان استفاده کند و ما هم در خدمتشان باشیم.

❦ جناب پروفیسور مولانا اجازه بدهید که وارد بحث اصلی بشویم و قبل

از آن، برای رعایت روال کیهان فرهنگی، از شما تقاضا کنیم از تولد و محیط تربیتی و خانواده شروع بفرمایید.

پروفیسور مولانا: من در ششم اسفند ۱۳۱۵ در یک خانواده روحانی و علمی در تبریز متولد شدم. پدرم شغل آزاد داشت و پدر بزرگم مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید محمد مولانا، از مراجع تقلید و از علمای طراز اول و هم‌دوره مرحوم آیت‌الله العظمی حائری مؤسس حوزه علمیه قم بودند.

❦ نسب شما از نظر سیادت به کدامیک از معصومین می‌رسد؟
پروفیسور مولانا: ما سید موسوی هستیم و با چند واسطه می‌رسیم به قاسم انوار که از شعرا و عرفای مشهور عهد تیموریان بود.



پدر بزرگ پروفیسور مولانا آیت‌الله العظمی حاج سید محمد مولانا

❦ وجه تسمیه مولانا برای پدر بزرگ شما چگونه پیدا شد؟

پروفیسور مولانا: پدر بزرگ بنده، آنچنان که گفته‌اند، از زمان طلبگی در نجف از شاگردان هوشمند و با استعداد بود. روایت شده که در همان زمان طلبگی در نجف به دلیل دارا بودن این صفات، به عنوان احترام و تفعیم، به ایشان مولانا می‌گفتند. وقتی در زمان رضاشاه قرار شد همه مردم شناسنامه بگیرند و نام فامیلی داشته باشند، آنها هم همین شهرت مولانا را برای فامیلی خودشان انتخاب کردند. پدر بزرگ بنده، مرحوم آیت‌الله العظمی مولانا چندین فرزند پسر داشت که سه نفر از آنها آیات، مرحومین، حاج سیدعلی، حاج سیدمصطفی و حاج سیدمرتضی مولانا در حوزه‌های قم و نجف به تحصیل علوم اسلامی پرداختند و به مقام اجتهاد رسیدند. کسوت روحانیت در بین بعضی از نوه‌های ایشان هم هنوز

ادامه دارد، و از جمله: آیت‌الله سید ابوالحسن مولانا و آیت‌الله سید ابوالقاسم مولانا، در تبریز تشریف دارند.

در حکومت رضاشاه پهلوی، مرحوم آیت‌الله العظمی مولانا به همراه آیات عظام: آقامیرزا صادق مجتهد تبریزی و سید ابوالحسن انگجی به خاطر مخالفت با سیاست‌های رضاشاه، مدتی در سردشت کردستان تبعید بودند و شرح احوال ایشان هم در کتاب ریحانة الادب آمده است.

❦ آیا ایشان آثار مکتوبی هم به یادگار گذاشته‌اند؟

پروفیسور مولانا: بله، آثار زیادی دارند که چاپ شده و خود آثار هم در تبریز موجود است.

❦ اساتید ایشان چه کسانی بودند؟
پروفیسور مولانا: ایشان در نجف در خدمت آیت‌الله آخوند خراسانی، آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی، آیت‌الله شریعت اصفهانی، آیت‌الله فاضل شریانی و آیت‌الله شیخ هادی تهرانی و علمای دیگری تحصیل کردند و در اوایل مشروطیت به ایران آمدند. ابتدا به دعوت آیت‌الله حائری یزدی مدتی در قم ماندند و بعد مجدداً به تبریز رفتند.

❦ از شاگردان ایشان هم بفرمایید.

پروفیسور مولانا: بسیاری از طلاب و محصلین آذربایجانی که بعدها به مقام اجتهاد و مرجعیت رسیدند، از شاگردان ایشان هستند. از جمله این بزرگان که شهرتی جهانی هم پیدا کرده‌اند، یکی علامه شیخ عبدالحسین امینی، صاحب کتاب «الغدير» است، یکی دیگر، آیت‌الله آقاسیدحسین قاضی، عارف بزرگ است. یکی آیت‌الله العظمی مرحوم سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی است، مرجع تقلید معروف و یکی هم آیت‌الله میرزا محمدعلی توحیدی، صاحب «مصباح الفقاهة» و دیگری آیت‌الله حاج سید مرتضی ابروانی.

❦ جنابعالی تحصیلات ابتدایی را در تبریز گذرانید؟

پروفیسور مولانا: بله، من تحصیلات ابتدایی را در دبستان‌های سعدی و رضوی و جعفری که این دو مدرسه آخری از مدارس «جامعه تعلیمات اسلامی» بودند، تمام کردم. دوره دبیرستان را هم در مدرسه مروی در تهران تکمیل کردم. آن موقع دبیرستان مروی یکی از مراکز مهم آموزشی کشور بود و مدتی هم آیت‌الله مطهری در این مدرسه تدریس می‌فرمودند.

❦ از دوره دبستان در تبریز چه خاطراتی دارید؟

پروفیسور مولانا: مدرسه ما در تبریز در محله راست کویچه بود و آن موقع درست مقابل مدرسه ما یک کلیسای قدیمی بود که من هر موقع زنگ تفریح بود. به آنجا سر می‌زدم بینم آنجا چه کار می‌کنند! (آن کلیسا الآن هم هست) کنجکاو بودم و یادم هست که پدرم و پدر بزرگم تشویقم



دکتر ناصر باهر فرزند شهید دکتر محمدجواد باهر، در سال ۱۳۴۵ در تهران زاده شد. وی دوره دبستان را در مدرسه علوی و دوران راهنمایی و متوسطه را نیز در دبیرستان نیکان در تهران به پایان برد. دکتر باهر، تحصیلات دانشگاهی خود را تا مقطع کارشناسی ارشد، در دانشگاه امام صادق (ع) در رشته معارف اسلامی و تبلیغ ادامه داد و هم‌اکنون نیز تحصیلات خود را در مقطع دکتری در رشته فرهنگ و ارتباطات ادامه می‌دهد.

وی علاوه بر تدریس، عضو هیأت علمی در دانشگاه امام صادق (ع) است. از دکتر باهر، مقالات علمی متعددی در زمینه‌های «فرهنگ»، «ارتباطات» و «معارف اسلامی» در نشریات علمی کشور به چاپ رسیده است. وی عضو شورای تألیف کتاب‌های تعلیمات دینی آموزش و پرورش و مؤلف کتاب‌های: راهنمای آموزش دینی در دوره ابتدایی و نیز کتاب «آموزش مفاهیم دینی همگام با روانشناسی رشد» است.

این کتاب چندی پیش به عنوان یکی از پژوهش‌های منتخب برگزیده شد.

می‌کردند و می‌گفتند تو خیلی کنجکاو...
 کج: در دوره کودکی چه کسی
 بیشترین تأثیر را در تربیت و شخصیت
 شما داشت؟

پروفسور مولانا: وقتی من شش سال داشتم، پدر بزرگم آیت‌الله العظمی مولانا فوت کردند: خانه ما درست مقابل منزل ایشان بود و همه نوه‌های ایشان وظیفه داشتند که قبل از هر کاری بروند خدمت ایشان و من هم می‌رفتم. من آن موقع هنوز مدرسه نمی‌رفتم. منزل پدر بزرگ اندرونی و بیرونی داشت و حوزه درس ایشان هم همانجا بود. طلاب می‌آمدند آنجا و درس می‌خواندند. ما هم می‌رفتیم و سر کلاس آنها می‌نشستیم و البته همیشه قبلش باید به پدر بزرگ گزارش می‌دادیم که چکار کرده‌ایم و ایشان هم با محبت ما را تشویق می‌کردند من بارها به دانشجویانم گفته‌ام، حتی در اینترنت هم گفته‌ام که هیچ‌کس به اندازه پدر بزرگم روی من تأثیر و نفوذ نداشته است.

هر روز کنار درس ایشان می‌نشستم و تماشا می‌کردم، تا وقتی که پدر بزرگ می‌فرمودند بیا شعری بخوان، یا مرا به دنبال کاری می‌فرستادند. آن تصاویر کلاس درس پدر بزرگ، مثل یک فیلم در ذهن من باقی مانده است و شاید یکی از دلایلی که من رفتم معلم و استاد شدم، همان تأثیر جلسات درس پدر بزرگ و معلمی ایشان بود.

مهدی نصیری: آقای دکتر در دوره نوجوانی یا جوانی هیچ وقت به ذهنتان رسید که مثلاً بروید و روحانی بشوید و درس روحانیت بخوانید.

پروفسور مولانا: موقعی که من خودم را شناختم، یادم هست که هنوز مدرسه نمی‌رفتم. آن موقع جنگ دوم شروع شده بود و این جنگ، علاوه بر اینکه زندگی همه را برهم زد، بر زندگی ما هم تأثیر گذاشت. بعضی از افراد خانواده ما مجبور شدند به تهران بیایند. پدر بزرگ من آن وقت فوت کرده بود. برای پسرعموهایم که از من بزرگتر بودند. در همان اوایل جنگ تصمیم‌گیری شده

*وقتی دبستان بودم گاهی

حتی پول شیربرنج ناهارم

را که معمولاً یک قران یا

ده شاهی بود، به روزنامه

فروش می‌دادم و ناهار

نمی‌خوردم تا بتوانم با آن

پول چند روزنامه کرایه کنم.

بود، ولی من سرنوشت‌نا مشخص بود. چون آن موقع رفتن به نجف و قم برای ما مطرح نبود، بیشتر این مطرح بود که وضع زندگی خودمان را چگونه روپراه کنیم. بعد هم مجبور شدیم که تبریز را ترک کنیم.

کج: این اجبار به چه علت بود؟

پروفسور مولانا: آن موقع، قائله آذربایجان و پیشه‌وری پیش آمده بود و حکومت آنجا روی خوشی با روحانیون نداشتند. پدر مرا دستگیر و زندانی کردند تا بواسطه ایشان غموهایم را دستگیر کنند و به سربازی ببرند و بعد که دیدند سودی ندارد، او را مرخص کردند. من یادم هست که در همان سن شاید ۵ سالگی، ظهرها برای پدرم ناهار می‌بردم به زندان.

کج: قبل از این جریان و در زمان

حیات پدر بزرگشان آیت‌الله العظمی

مولانا، آموزش دینی هم دیده بودید؟

پروفسور مولانا: در خانواده ما رسم بود که همه بچه‌ها باید معلم داشته باشند چه پسر و چه دختر، اما فوت پدر بزرگ و وقوع جنگ جهانی دوم و قائله آذربایجان، وضعیت خانواده ما را برهم زد. پدرم خیلی سعی و کمک کرد که من کمی عربی و تعلیمات اسلامی یاد بگیرم.

کج: وقتی که تهران آمدید کلاس

چندم بودید؟

پروفسور مولانا: کلاس چهارم دبستان بودم که به تهران آمدم.

دکتر باهر: در دوره دبیرستان چه درس‌هایی را بیشتر دوست داشتید؟

پروفسور مولانا: من همه درس‌هایم خوب بود و شاگرد اول بودم، اما بیشتر به ادبیات، به انشاء و املاء و تاریخ علاقه داشتم. آن موقع، وقتی به کلاس نهم می‌رسیدیم باید انتخاب رشته می‌کردیم، ریاضی، ادبی یا طبیعی من باید می‌رفتم رشته طبیعی، رفتم و فیزیک و شیمی خواندم.

کج: از معلمین و اساتید تأثیرگذار بر

شخصیتتان بفرمایید.

پروفسور مولانا: آن موقع معلمین ما معلمین خیلی خوبی بودند. اغلب کسانی بودند که ریاضیات و شیمی و فیزیک و حتی ادبیات درس می‌دادند و در دبیرستانهای معروف تهران، جاهایی مثل دارالفنون و کالج البرز درس می‌دادند. کتاب‌های درسی را هم اغلب همان‌ها می‌نوشتند. خوب به یاد دارم که معلم شیمی ما فردی بود به نام آقای ساعی که چند کتاب شیمی نوشته بود.

معلم فیزیک ما آقای رهنما بود. آقای دکتر صفا معلم تاریخ ما بود که در مدرسه مروی و بعد هم در دانشگاه تهران درس می‌دادند. ما معلم‌های خوبی داشتیم. حتی در تبریز، در کلاس ابتدایی، آقای طاهر خوشنویس معلم خط ما بود.

پروفسور: دانش آموزان هم نسل شما چطور بودند؟

پروفسور مولانا: من فکر می‌کنم دانش آموزان آن زمان نقش مهم تری را بازی می‌کردند تا نسل بعد، آن موقع البته دانش آموز کم بود، مدرسه هم کم بود، ولی محصلین جدی زیاد بودند.

مهدی نصیری: جناب آقای دکتر مولانا من از محتوای کلام جناب عالی اینطور متوجه شدم که افراد خانواده و کلا فضای فرهنگی محیط زندگی تأثیر زیادی بر شکل گیری شخصیت و سمت و سوی فکری شما داشته، حالا فرض کنید در کنار این فضا، به تلویزیون و رادیو و روزنامه و رسانه‌های جدید هم دسترسی داشتید. آیا این رسانه‌ها به ارتقاء شما کمک می‌کردند یا خیر، واقعا رسانه‌های جدید یارتان می‌شد یا نه؟

پروفسور مولانا: من خدمت شما عرض کنم که از کودکی تا موقعی که دیپلم گرفتم، به طور مداوم در شرایط و محیطی بودم که واقعا می‌توانم بگویم از یک لحاظ خوشبخت بودم. پدر، پدر بزرگ، عمه‌ها، عموها و عموزاده‌ها، خوشبختانه همه اهل مطالعه، اهل قرآن و حدیث و شعر و ادب بودند. ما وقتی از مدرسه به خانه می‌آمدیم، جلسات دوره‌ای شعر خودمان را داشتیم. علاوه بر این، در همه ماه‌های سال، بخصوص در ماه رمضان و محرم و صفر، برنامه و مراسم مذهبی داشتیم و در آنها وارد می‌شدیم و همانجا بود که دعاها و مرثیه‌ها و تاریخ را یاد می‌گرفتیم و از جهت تربیتی تأثیر زیادی روی ما داشت.

من قبل از این که به مدرسه بروم، برای اولین بار با رادیو آشنا شدم. رادیو آن موقع کم بود و زیاد هم معمول نبود. در خانه یکی از دایی‌های من رادیو بود. یادم هست که اولین انگاره‌های آلمان و انگلیس و آمریکا را من از رادیو شنیدم و همین باعث شد که برای اولین بار بازی آمریکایی-انگلیسی و آلمانی توی محله با همبازی‌ها انجام بدهیم. ولی این بازی‌ها خیلی حاشیه‌ای بودند. زیا هم از نظر جامعه پسندیده نبود. می‌خواهم نفوذ یک رسانه الکترونیکی و تأثیر آن بر بچه‌ها را بگویم. البته من به خاطر شرایط خاصی که داشتم، صداهای دیگر را هم می‌شنیدم که همدیگر را خشتی می‌کردند. وقتی دبستان بودم روزنامه می‌خواندم و خیلی علاقه داشتم، گاهی حتی پول شیر برنج ناهارم را که معمولاً یک قران یا ده شاهی بود، به روزنامه فروش می‌دادم و ناهار نمی‌خوردم تا بتوانم با آن پول چند روزنامه کرایه کنم. آن موقع روزنامه‌ها را کرایه هم می‌دادند. گاهی پدرم می‌پرسید: در کنار این روزنامه‌ها کتاب‌های دینی هم می‌خوانی؟ می‌گفتم بله، و واقعا می‌خواندم. مطالعه همان روزنامه‌ها و کتاب‌ها باعث شد که من کنجکاو بشوم که کتاب و روزنامه چطور نوشته و چاپ می‌شود. ما توی

خانه، زمان نوجوانی و جوانی، جلسات بحث و گفت‌وگو داشتیم و این جلسات تا شروع نهضت ملی نفت ادامه داشت.

پروفسور: از جریان ملی شدن صنعت نفت و فضای سیاسی-فرهنگی آن زمان خاطراتی هم دارید؟

پروفسور مولانا: بله، درست یادم هست که آن موقع ۱۳ یا ۱۴ سال داشتم که مبارزات آیت‌الله کاشانی و مسایل ملی شدن صنعت نفت پیش آمد. حتی یادم هست که قبل از آن که شعار «صنعت نفت باید ملی شود» اعلام شود، ما می‌گفتیم که فلسطین باید مال مسلمانان باشد، و آن موقعی بود که آیت‌الله کاشانی تشریف آورده بودند تهران و ما به

استقبال ایشان رفتیم. روزنامه‌های متنوعی هم منتشر می‌شد و آنها را می‌خواندیم. در همان حال به مسجد و مدرسه هم می‌رفتیم، بازار هم می‌رفتیم و از رسانه‌های سنتی هم استفاده می‌کردیم. یادم هست آن موقع، پدر بزرگم فوت شده بود، اما سنت بحث و گفت‌وگو را در خانه ادامه می‌دادیم. هر روز صبح قبل از اینکه آقایان، «پدرم» بروند سر کار در بازار، همه جمع می‌شدیم و با مادر بزرگ صبحانه می‌خوردیم. گاهی اوقات کسی سر کار نمی‌رفت، یکی دو ساعت بحث می‌کردیم که آیا دکتر مصدق درست می‌گوید یا آیت‌الله کاشانی؟ آیا بازار مهم است یا قشر زحمتکش؟ و این خیلی جالب بود. یعنی بهترین سمینارهای بنده توی خانه بود. به خاطر همین هم بود که در سن ۱۴-۱۵ سالگی هیچ تظاهرات یا جریان مردمی نبود که من در آن شرکت نکرده باشم. حالا این در سبزه میدان بود یا بهارستان و اکباتان یا در مسجد سلطانی و جاهای دیگر. این فعالیت‌ها همینطور ادامه داشت. در پاسخ سؤال شما باید بگویم که فضای سنتی را داشتیم و از رسانه‌های جدید، با رادیو شروع کردم و بعد روزنامه‌ها و اجتماع و

کانال‌های دیگر سنتی دیگر را هم به موازات هم داشتم و همه این‌ها براساس آن تربیت خانوادگی به من رشد می‌داد. خوب، آن موقع‌ها نمی‌دانستیم که این‌ها از نظر جامعه‌شناسی چه معنی می‌دهد، اما وقتی به آمریکا رفتم که جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و ارتباطات بخوانم، تمام این‌ها به کمک آمدند و برایم معنی پیدا کردند.

پروفسور: آقای دکتر در جریان نهضت ملی شدن نفت، گذشته از روزنامه‌های حزبی، تعداد زیادی نشریه وابسته به سفارتخانه‌های بیگانه، بویژه سفارت انگلستان فعال بودند و امروز اسناد آنها دردست است. در جریان کشف اسناد

خانه سدان مشخص شد که بیش از ۵۰ روزنامه و مجله از شرکت نفت انگلیس پول و کاغذ و آگهی و امکانات تبلیغی می‌گرفتند تا علیه سران نهضت ملی و اصولا علیه ملی شدن صنعت نفت مقاله و مطلب بنویسند و به رجال معروف اتهامات مخفی بزنند و یا برای شرکت نفت انگلیس تبلیغ کنند و بگویند که مثلا جنوب ایران را آباد کرده است، یا اینکه ایرانیان حتی نمی‌توانند یک آفتابه بسازند، چه رسد که بخواهند صنعت عظیم نفت را ملی کنند! از این طریق روح خودباوری را در ایرانیان بکشند. همان زمان هم اسم و اسناد بسیاری از این نشریات در روزنامه‌های شاهد و باختر امروز دکتر فاطمی چاپ شد و بعدا هم به صورت کتاب منتشر شد. آیا جناب عالی آن زمان در جریان این نوع نشریات هم بودید؟

پروفسور مولانا: بله، آن زمان روزنامه‌هایی بودند که از آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق و ملی



دکتر جلالی؛ مدرس دانشگاه در سال ۱۳۴۶ در گرگان چشم به جهان گشود. وی پس از طی تحصیلات کلاسیک، به تحصیل در دانشگاه امام صادق (ع) پرداخت و موفق به اخذ درجه دکترای علوم سیاسی از این دانشگاه گردید. وی در دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، کارشناس معاونت بین الملل وزارت امور خارجه بود و هم اکنون نیز به عنوان نماینده منتخب مردم در مجلس شورای اسلامی انجام وظیفه می کند.

می کند؟ این خیلی مهم است. این موضوع در سال های نهضت ملی نفت هم مهم بود. این که عمده ترین کسی که دستور روز را تعیین می کرد، به کجا وابسته بود. به چه ایدئولوژی و عقیده ای. به مصدق یا به یک حزب سیاسی چپ، ایدئولوژی حزب توده، نوعی ایدئولوژی بود که مردم نمی شناختند، نمی توانستند متفکرین آنها را در فرهنگ خودشان ببینند و مجسم کنند. در حالی که نهضت ملی ها و جبهه ملی ها، حداقل می گفتند مصدق و مصدق را همه می شناختند. مردم مصدق را می دیدند ولی حزب توده کسی را نداشت. مردم متدین، افرادی مثل آیت الله کاشانی را داشتند که آنها را می شناختند و تمام زیر ساخت ارتباطات اجتماعی دست این ها بود.

کجاست: زیر ساخت های ارتباطات آن زمان چه چیزهایی بودند؟

پروفسور مولانا: زیر ساخت ها بازار بود، مساجد بود، حسینیه ها و تکایا بودند بیت بعضی از علما بود. آن موقع، بازار که می بست، یک حادثه بزرگ بود. بازار را تنها از طریق روحانیون می توانستند ببندند و تا حدودی جبهه ملی نفوذ داشت. البته جبهه ملی هم مشروعیتش را از علمای مبارز می گرفت. برای همین هم می بینید وقتی که اختلاق افتاد بین دکتر مصدق و آیت الله کاشانی و جبهه ملی، دیگر جبهه ملی آن کنترل سابق را نداشت روی بازار و از هم پاشیده شد. کجاست: در مقابل رسانه های حزب توده دربار و جبهه ملی و نشریات زنجیره ای وابسته به شرکت نفت انگلیس، آیا گروه ها و سران اسلامی هم نشریات قابل توجهی داشتند و آیا اصولاً از رسانه های جدید مستقلاً استفاده می کردند؟

پروفسور مولانا: این سؤال خیلی مهم است. چون در نهضت ملی نفت، روحانیون و رهبران دینی کمتر از رسانه های جدید استفاده می کردند. اکثر رسانه های آن دوره تعلق داشت به تجددگرایان، یا به چپی ها، یا نیروی سوم و یا دربار و سفارتخانه های خارجی. من وقتی امروز به آن

* رسانه های مدرن، آن طور که ما فکر می کنیم نفوذ عمیق روز به روز ندارند و اصولاً مشروعیتشان هم از طریق رسانه های کلاسیک و سنتی تعیین می شود.

نبودند که دستور روز یا بحث روز را تعیین می کردند، بلکه بازیگران سیاسی و رجال دینی بودند که دستور روز را تعیین می کردند و رسانه ها آن را انتقال می دادند به مردم. سخنرانیها و صحبت های آیت الله کاشانی یا دکتر مصدق و دیگر بازیگران صحنه سیاسی آن روز، دستور روز را مشخص می کرد. بعد روزنامه ها و نشریات وابسته به آنها و یا طرفدار آنها، این سخنان را بازتاب می دادند. تا حدود زیادی هم توده ای ها، همین کار را می کردند. البته حزب توده آن زمان این فرصت را نداشت که شخصیت های دارای اقتدار و مشروعیت داشته باشد. برای همین، وقتی مطلبی یا مقاله ای می نوشتند، منابع شان مارکس یا لنین بود. این موضوعی که فرمودید مطلب بسیار مهمی است. هنوز هم برای من خیلی مهم است که مثلاً در شرایط فعلی ایران، چه کسی دستور روز را تعیین

شدن صنعت نفت پشتیبانی می کردند، نشریات درباری هم داشتیم و علاوه بر این ها، یک روزنامه های زنجیره ای وابسته به سفارتخانه ها و شرکت نفت انگلیس هم بودند. تنوع روزنامه ها خیلی زیاد بود، روزنامه های حزبی هم خیلی زیاد بود. حزب توده به تنهایی چندین نشریه مختلف داشت.

کجاست: کانال های دریافت و به اصطلاح منابع خبری رسمی چگونه بود؟

پروفسور مولانا: آن موقع به طور رسمی کمبود منابع خبری بود، خبرنگار هم کم بود و و بیشتر از همدیگر نقل اخبار می کردند یا از منابع خارجی و رجال داخلی، یادم هست که همان موقع هم درباره کمبود منابع خبری نامه هایی به مسئولان نوشتیم، ولی کمبود منابع با چیزهای دیگر بر طرف می شد. ما به موازات همین روزنامه ها، آن موقع شاید ۴ یا ۵ برابر ارتباطات سنتی داشتیم. بنابراین در یک روز هم روزنامه می خواندیم و هم در مسجد و بازار و خانواده بحث های روز را ادامه می دادیم. بنابراین شما یک برداشت خیلی جالبی پیدا می کردید از حوادث روز، چون از چندین منبع خبری استفاده می کردید البته همین جا این نکته مهم را یادآوری کنم که داشتن منابع متعدد مهم نیست، دسترسی به منابع مهم است و ارزانی منابع برای عموم، این مهم است و وگرنه حالا هم منابع خیلی زیادی وجود دارد که اصلاً مردم از آنها خبر ندارند یا به آنها دسترسی ندارند.

کجاست: آقای دکتر مولانا، جناب عالی امروزه از پایگاه علمی کنونی تان که نگاه می کنید به مجموعه مصاحبه ها، اعلامیه ها و تیر روزنامه ها و اخبار رادیو در آن زمان، تصور می فرمایید که گفتمان روز یا بحث روز را در آن شرایط در سال های ملی شدن صنعت نفت، بیشتر چه کسی یا چه کسانی تعیین می کردند. گروه های سیاسی یا مذهبی؟ احزاب یا رجال سیاسی، مذهبی، کدامیک؟

پروفسور مولانا: من فکر می کنم رسانه ها

اوضاع نگاه می‌کنم، می‌بینم از آن زمان تا وقوع انقلاب اسلامی، روحانیون حوزه و گروه‌های سیاسی دینی خیلی کم وارد جرگه رسانه‌های جدید شده‌اند و میدان باز شده بود برای تجددگرایان چپ و راست و آنها هم خوب استفاده کردند از این وسایل. راست، چپ، وابسته به دربار، همه استفاده کردند از این ابزارها. البته می‌دانید که پس از جنگ جهانی دوم، تا ۸ سال وضع ایران خیلی بحرانی بود. اگر روحانیون و سران دینی و سیاسی ما بیشتر وارد مسایل رسانه‌ای و ارتباطات مدرن می‌شدند. من فکر می‌کنم که چپ و راست، آن تاخت و تاز را که داشتند، نمی‌توانستند داشته باشند. البته این یک بحث عمیق‌تری را می‌طلبد. آن موقع نشریات تقسیم شده بود بین تجددگرایان و آنها که سکولار و غیر دینی بودند.

دکتر باهنر: آیا رسانه‌های جدید ارتباطی در آن زمان مثلاً رادیو یا روزنامه‌ها و مجلات، به آن حد از مشروعیت و تأثیر رسیده بودند که بر خواص و نخبگان هم تأثیر بگذارند، و اصولاً مشروعیتشان از کجا و تا چه حدی بود؟

پروفسور مولانا: رسانه‌های مدرن، آن طور که ما فکر می‌کنیم نفوذ عمیق روز به روز ندارند و اصولاً مشروعیتشان هم از طریق رسانه‌های کلاسیک و سنتی تعیین می‌شود. اگر رسانه‌های مدرن ما بخواهند به طور جدی نفوذ عمیقی در جامعه داشته باشند، این مشروعیت را باید از فرهنگ سنتی ما بگیرند. بدون آن، مشروعیت نخواهند داشت. البته در تأثیر داشتن بر نخبگان جای تردید نیست، ولی مشروعیتی را که یک اعلامیه یا مثلاً یک سخنرانی آیت‌الله کاشانی داشت، نداشتند. البته اگر روحانیون ما از تکنولوژی‌های مدرن ارتباطی بیشتر استفاده می‌کردند بهتر بود. سنتی‌ها غفلت کردند از این تکنولوژی جدید و این غفلت و تأخیر برای ما گران تمام شد.

دکتر باهنر: یکی از رسانه‌هایی که در آن دوره مهم بود «مجلات» بود که به نظر می‌رسد روحانیت، یعنی کسانی که درگیر ارتباطات سنتی هم بودند، به آن توجه کردند. چون خودشان هم مجلاتی را منتشر می‌کردند.

پروفسور مولانا: در مجلات، اخبار روز کهنه می‌شود و تأثیرش هم کمتر از روزنامه است. تعداد هم خیلی کم بود.

جناب دکتر مولانا حالا بهتر است برویم دنبال بحث زندگی و کار شما، و این که چه شد که آمریکا را برای ادامه تحصیل انتخاب کردید؟

پروفسور مولانا: من هیچ وقت فکر نمی‌کردم که به آمریکا خواهم رفت. البته آرزو داشتم که روزی استاد دانشگاه بشوم، مثل هر دانش‌آموز

دیگری، آن زمان چون رشته‌های دانشگاهی زیاد نبود، جوانان معمولاً یا رشته پزشکی می‌رفتند یا مهندسی، یا حقوق و اقتصاد. من چون به کارهای اجتماعی علاقه داشتم، و در یکی از روزنامه‌های دانش‌آموزی مطلبی نوشتم و منتشر شد. آن موقع گاهی مقاله می‌نوشتم و چاپ می‌شد. همین باعث شد که به کار روزنامه‌نگاری علاقه‌مند شوم. قبل از اینکه دیپلم بگیرم، یکروز در روزنامه‌ای یک آگهی دیدم که نشریه‌ای دنبال خبرنگار می‌گردد. من هم رفتم و امتحان دادم. فکر می‌کنم جنگ کره هنوز ادامه داشت. من به اخبار خارجی علاقه داشتم و شانس آوردم که بیشتر سؤالها مربوط به اخبار خارجی بود، البته درباره مسایل داخلی هم اطلاعات داشتم. آن موقع هنوز تلفن نداشتیم. نامه‌ای برایم آمد و اعلام کردند که شاگرد اول شده‌ام و از من دعوت به مصاحبه و کار شده بود.

گزارش می‌آوردم. حدود هشتاد درصد گزارشهای مراکز فرهنگی، تحصیلی جدید و قدیم که آنجا آمده، کار من است ولی اسم ندارند. البته هفته‌نامه کیهان فرهنگی مدت زیادی دوام نیاورد.

کجاست: این در چه سالی بود؟
پروفسور مولانا: سال ۱۳۳۴ بود و فکر می‌کنم سال ۱۳۳۵ تعطیل شد. آن موقع من در دانشگاه اقتصاد می‌خواندم و به همین دلیل، صفحه اقتصادی روزنامه کیهان را به من دادند. بعد اتفاق ناگواری افتاد که تأثیر ناراحت‌کننده‌ای در زندگی گذاشت. پدر و مادرم در یک حادثه رانندگی فوت شدند و این برای من بسیار ناگوار بود. من بعد از آن حادثه فکر کردم شاید مناسب نباشد که در روزنامه کار کنم و خوشبختانه همان موقع از طرف دانشگاه بورسی به من دادند که برای مدت شش ماه به آمریکا بروم. این بورسیه ادامه پیدا کرد تا اینکه



پروفسور مولانا نفر دوم ایستاده از راست در جمع شرکت‌کنندگان کنفرانس «مرکز شرق و غرب» پروفسور شرام نفر سوم ایستاده از چپ همکار مولانا

اینطور بود که در کیهان مشغول به کار شدم.

کجاست: آن وقت چند ساله بودید؟

پروفسور مولانا: هفده سال داشتم.

کجاست: کارتان را از کجا شروع کردید؟

پروفسور مولانا: کار من با کیهان فرهنگی آغاز شد. آنها به من گفتند که می‌خواهند مجله‌ای هفتگی به نام کیهان فرهنگی منتشر کنند و آقای ریاحی هم به سردبیری انتخاب شده بود. مصباح‌زاده با من صحبت کرد و گفت: شما می‌توانید در کیهان فرهنگی کار کنید، اما به عنوان معاون آقای ریاحی.

کجاست: صفحه مشخصی در کیهان فرهنگی داشتید؟

پروفسور مولانا: من می‌رفتم دنبال کارها و گزارشهای دانشگاهی و مراکز فرهنگی جدید و قدیم را هم معرفی می‌کردم و از کنگره‌ها هم خبر و

دکترایم را از آمریکا گرفتم.
پروفسور مولانا: موقع تحصیل در آمریکا یک اتفاق جالبی برایم پیش آمد، یک روز پروفسور مشاور دانشگاه به من گفت: شما اینجا یک امتحانی بدهید، ما شما را در صورت موفقیت امتیاز می‌دهیم. من پذیرفتم و امتحان فیزیک و شیمی و ریاضی دادم و قبول شدم. بعد امتحان تاریخ بود. نتیجه امتحان تاریخ برای آنها شگفت‌آور بود! آخر آن سال‌ها در ایران به تاریخ اروپا و آمریکا بیشتر از تاریخ خودمان اهمیت می‌دادند!

ما حتی یاد گرفته بودیم که مثلاً تولید گندم در ایالت «آیو» در آمریکا چقدر است! بنده هم تا دلتان بخواهد، این نوع اطلاعات را داشتم. در زمینه انقلاب کبیر فرانسه و در مورد تاریخ جنگ‌های آمریکا و اروپا، آثار زیادی هم از هوگو، بالزاک، مترلینگ و آلکساندر دوما خوانده بودم و این برای



نادر طالب‌زاده اردوبادی، متولد سال ۱۳۳۲ و فارغ‌التحصیل کالج «رالف میکن» در رشته ادبیات انگلیسی و همچنین، فارغ‌التحصیل رشته کارگردانی از دانشگاه کلمبیا در آمریکاست. طالب‌زاده قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، مدت‌ها در کلاس‌های دانشگاه پروفیسور مولانا در آمریکا حضور داشته است.

وی از جمله کارگردانان مستندساز دوران دفاع مقدس و از همکاران و همگامان فکری و هنری شهید سید مرتضی آوینی است که همکاری خود را از پایان جنگ تا سال ۷۲ با آن شهید ادامه داد.

طالب‌زاده پس از پیروزی انقلاب، مسئولیت‌هایی چون: ریاست بخش بین‌الملل بنیاد سینمایی فارابی، مدیرکل تحقیقات سینمایی و سمعی و بصری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیز، ریاست مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی (باغ فردوس) را به عهده داشته است.

در دو سال اخیر، وی مدیریت اداره کل تأمین برنامه خارجی سیما را نیز برعهده گرفته است. در حال حاضر، طالب‌زاده علاوه بر مسئولیت‌های اداری، سریالی پیرامون زندگی حضرت مسیح (ع) با نام «بشارت» در دست تهیه دارد.

پیش خودم فکر کردم که خوب است؛ اما روزی که رفتم با استاد مشاوره‌ای که مرا تا فوق‌لیسانس راهنمایی کرده بود خدا حافظی کنم، ایشان به من گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ گفتم هاروارد. گفت: می‌خواهی آنجا چه بخوانی؟ گفتم اسلام‌شناسی در خاورمیانه و شاید هم تمدن اسلامی، گفت: عجب! تو خودت مسلمانی، از خاورمیانه هم آمده‌ای، چرا می‌خواهی اسلام‌شناسی در خاورمیانه را در هاروارد بخوانی؟ گفتم آخر آن‌ها متخصص هستند، گفت: بین! من خودم جامعه‌شناسی خوانده‌ام، اما راجع به اسلام هیچ چیز نمی‌دانم! بهتر است در هاروارد چیز دیگری بخوانی. گفتم آخر این رشته را دوست دارم. گفت: تشخیص من این است. بعد پرسید: آنجا چقدر می‌دهند؟ گفتم هشتصد دلار، گفت: ما به تو دوهزار دلار می‌دهیم. من متقاعد شدم. وقتی شروع کردم، دیدم دانشگاهی که مرا پذیرفته، بزرگترین مرکز تعلیم علوم جدید است. آن موقع جنبشی علمی در آمریکا راه افتاده بود که به نام «علوم رفتاری» معروف شده بود. آمریکایی‌ها می‌خواستند علوم سیاسی، علوم اقتصادی و جامعه‌شناسی را با ریاضیات تلفیق کنند و این علم را مثل فیزیک و شیمی کنند و این برای من جالب بود، چون آنجا چیزهایی یاد گرفتم که اگر به هاروارد می‌رفتم، آنها را نمی‌آموختم. آنجا آموختم که تئوری بازی‌ها و جنگ یعنی چه؟ آنجا روانشناسی اجتماعی و کنترل رسانه‌ها و افکار عمومی را مطالعه و تحقیق می‌کردند و فرآیند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری را در گروه‌های اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دادند. تازه اینترنت به دانشگاه وصل شده بود، علم سایبرنتیک هم به کمک آمده بود. آن‌ها در حقیقت زیرساخت‌های علمی و فکری آمریکا را برای نسل‌های آینده سامان می‌دادند.

* حزب دمکرات آن موقع معروف بود به «حزبی با بزرگترین تخلف انتخاباتی»، من آنجا برای اولین بار یاد گرفتم که رأی عوض کردن یعنی چه؟! و این را روزی اگر نه برای مردم دنیا، حداقل باید برای مردم آمریکا توضیح بدهم.

است. تنها کسانی که خیلی ثروتمند هستند، پول می‌دهند. من هم همین کار را کردم. اول فکر کردم بروم هاروارد و آنجا درس بخوانم. آن موقع، رئیس رشته اسلام‌شناسی هاروارد شخصی بود به نام «سرگت»، او یک انگلیسی معروف بود که از دانشگاه کمبریج به آنجا آمده بود. خودش شخصا برایم نامه نوشت و گفت: خوشحالم که شما علاقه‌مند هستید در هاروارد اسلام‌شناسی بخوانید و بعد به من گفت: شما علاوه بر شهریه، هشتصد دلار هم به عنوان کمک خواهید گرفت. من اول

آن‌ها خیلی جالب و عجیب بود.

پروفسور مولانا: من در عرض یک سال لیسانس گرفتم و فوق‌لیسانس هم همینطور.

پروفسور مولانا: یادم هست یکبار برای پروژه خبری باید می‌رفتم با یکی از شخصیت‌های شهر گفت و گو کنم. این کار نمره داشت و حوزه کار من، شهرداری شیکاگو بود. خیلی زود با شهردار آنجا آشنا شدم. همه را با اسم کوچک صدا می‌کرد. او مردی بود به نام آقای «دیلی»، که هنوز هم نوه‌های او در آن شهر، صاحب قدرت و مقام‌اند.

پروفسور مولانا: فکر می‌کنم ۱۹۵۰ بود. این آقای دیلی از نخبگان سیاسی حزب دمکرات بود. همان کسی که کندی را رئیس‌جمهور کرد. کندی از ایالت «ایلی نوی» در شیکاگو بیشترین رأی را آورد و نیکسون را شکست داد. آقای دیلی آن زمان، هم ماشین سیاسی حزب دمکرات بود و هم شهردار شهر شیکاگو. حزب دمکرات آن موقع معروف بود به «حزبی با بزرگترین تخلف انتخاباتی»، مردم در آمریکا می‌گویند: حزب دمکرات جای فساد انتخاباتی است. من آنجا برای اولین بار یاد گرفتم که رأی عوض کردن یعنی چه؟! و این را روزی اگر نه برای مردم دنیا، حداقل باید برای مردم آمریکا توضیح بدهم.

پروفسور مولانا: در دوره دکتری هم شما بورسیه بودید؟

پروفسور مولانا: بله، داستانش جالب است. در آمریکا رسم است، یعنی بهتر است شما بورسیه موسسه‌ای، یا یک کمپانی و خلاصه یک جایی باشید. نباید خودت شهریه بدهی. آنجا بورس زیاد

پیش: از خاطرات دوران دکترایشان بفرمایید.

پروفسور مولانا: من در دوره دکتری دستیار یکی از پروفسورهای معروف آنجا بودم. خاطرم هست درسی به نام «جمعیت‌شناسی» گرفتم. استاد من در آن درس جامعه‌شناس سخت گیر و معروفی بود. ایشان به ما گفت: همه باید پروژه تحقیقی انجام بدهید و به من گفت: شما باید تحقیقی روی جمعیت‌شناسی براساس نظریات ابن خلدون بنویسی و گفت: ابن خلدون، پدر بزرگ «مالتوس» است. آن موقع در غرب ابن خلدون را زیاد نمی‌شناختند. من این درس را پاییز ۱۹۵۳ گرفتم و این، چاپ شده است.

پیش: آقای دکتر، توجه به آثار ابن خلدون در آثار شما خیلی محسوس است. گویا در جنبه‌های دیگر هم روی نظریات ایشان کار کرده‌اید؟

پروفسور مولانا: بله، ابن خلدون واقعا دانشمند بزرگی است و نظریاتش در فلسفه تاریخ، جمعیت‌شناسی، تمدن و حتی «پروپاگاندا» خیلی مهم است.

دکتر جلالی: آقای دکتر، از اساتیدتان چه کسی بیشتر بر شما تاثیر داشته است؟

تحریک آنها در یک جامعه و حکومت، چه تفاوتی دارد با تصمیم‌گیری‌های دیگر؟

من چون آثار ابن خلدون را مطالعه کرده بودم، کم‌کم جرات می‌کردم از آشنایی‌ام با آثار ابن خلدون و نظریات او در این گونه مسایل، با استاد صحبت کنم. ابن خلدون درباره گروه‌ها و پروپاگاندا کارهای خوبی انجام داده، دیدگاه ابن خلدون درباره پروپاگاندا برعکس ماکیاولی و متفکران غربی است. او می‌گوید: بهترین پروپاگاندا، پروپاگاندا درستی و منطبق با حقیقت است. من ملاحظه کردم که پارادایم ایشان، الگوی ایشان، در مقابل پارادایم غرب است. متأسفانه کمتر کسی روی این موضوع کار کرده است. خود ابن خلدون می‌گوید که این نظریه‌ها را از قول انبیاء نقل می‌کند. یکی از آرزوهای من این است که بتوانم کارم را روی نظریه پروپاگاندا ابن خلدون کامل کنم.

دکتر جلالی: در دوران تحصیل در آمریکا ارتباطتان با خانواده چطور بود؟

پروفسور مولانا: دوران تحصیل من در آنجا پنج شش سال طول کشید و در تمام این مدت، تنها یک بار توانستم با خانواده‌ام تلفنی صحبت کنم. چرا؟

پروفسور مولانا: آن زمان ارتباط مشکل و گران



پروفسور مولانا: آنجا یک استادی بود به نام «هارول گیتس»، که حالا بازنشسته شده است. ایشان، هم جامعه‌شناس بود، هم روانشناس. از ارتباطات هم اطلاع داشت. او شخصیت خیلی بزرگی بود. دانشجویان از او می‌ترسیدند و می‌گفتند خیلی سخت گیر است و عقیده داشتند که اگر کسی کلاس «روش‌ها»ی او را بگذراند، دیگر دکترایش تمام است! من یکسال تمام دستیار ایشان بودم. او روی این موضوع تحقیق می‌کرد تا بداند که فرایند تصمیم‌گیری در یک گروه یا سازمان و

بود و یک روز هم طول می‌کشید! باید مثلاً وقت می‌گرفتیم و می‌نشستیم تا آپاراتچی تلفن را می‌گرفت و در صورت ارتباط به ما خبر می‌داد و وصل می‌کرد. حالا ارتباطات خیلی راحت و سریع شده است. ما از نظر تماس و ارتباط با خانواده خیلی مشکل داشتیم.

پیش: این دوری و مشکلات ارتباط و تنهایی در غربت شما را آزار نمی‌داد؟
پروفسور مولانا: در تمام مدتی که من آنجا درس می‌خواندم، تنها چیزی که مرا تشویق می‌کرد

و دلگرمی می‌داد، با وجود همه سختی‌ها، همان تعلیم و تربیت اولیه خانواده بود. من در یک خانواده مذهبی و اسلامی بزرگ شده بودم و همین، قوت قلب می‌داد و در مشکلات به من آرامش می‌داد. یکی دیگر از خوشبختی‌های من، آشناسدندم با ابن خلدون بود. شانس دیگری هم آوردم و آن این بود که نرفتم اسلام‌شناسی را در هاروارد بخوانم، وگرنه شاید چیز دیگری می‌شدم.

پیش: به عنوان کسی که سالهاست در غرب حضور علمی و فرهنگی دارید، تفاوت کلی آموزش آمریکا و اروپا را با آموزش ما و جهان سوم را در چه چیزهایی می‌بینید، منظورم تنها روش تدریس نیست، بلکه آن برآیند کلی و نتایجی است که از درس‌ها می‌گیرند.

پروفسور مولانا: بله، نکته جالبی است. از آموزش علم و سواد، دو نوع می‌شود استفاده کرد. یعنی دانش می‌تواند ابزار دو نوع بینش قرار بگیرد. خوب، در آمریکا مدارس ابتدایی، متوسطه، کالج‌ها و دانشگاه‌ها به دانش‌آموزان علوم روز را یاد می‌دهند و بعد هم در جامعه از آن استفاده می‌شود. روش دیگری هم در بعضی از مدارس و دانشگاه‌های خاصی دارند که اینها هم در آمریکا معروف‌اند. در آن مدارس و دانشگاه‌ها، تنها احترام به قانون و مالیات دادن و شهروند خوب بودن بحث نمی‌شود، بلکه آنجا یاد می‌دهند که چگونه باید مالیات گرفت؟ و چگونه باید حکومت کرد؟ این امر کاملاً در درس‌ها و برنامه‌های آمریکایی‌ها مشهود است. این برداشت، از مشخصات برنامه‌ریزی آموزشی انگلستان و فرانسه است؛ در حالی که روح تعلیم و تربیت در کشورهای جهان سوم و برنامه‌های آموزشی آنها این است که چگونه تحت سلطه‌های خوبی باشیم!

پیش: آقای دکتر مولانا، همانطور که می‌دانید، جوان بودن جامعه ما و علاقه جوانان برای ورود به عرصه تحصیلات عالی و کمبود امکانات و فضای آموزشی، یکی از مشکلات جوانان ما و خانواده‌هاست، از طرف دیگر، افزایش تعداد دانشجو و پذیرش‌های بی‌رویه، جدای از آن که مشکلات تورم تخصص و توقعات را در جامعه دامن می‌زند، مشکل افت کیفیت را هم با خود به همراه دارد. در جوامع غربی و به ویژه در آمریکا، با این مشکل چه می‌کنند؟

پروفسور مولانا: در همه جوامع این اتفاق می‌افتد. در آمریکا و انگلستان هم وقتی جمعیت زیاد می‌شود و عده زیادی می‌خواهند وارد دانشگاه بشوند، حتی این کمبریج و آکسفورد و هاروارد درمی‌مانند و بحث می‌کنند که چکار کنیم تا هم کیفیت را نگهداریم و هم ظرفیت‌ها را بالا ببریم.

کردن مردم آمریکا از مسایل سیاسی-
نظامی و فرهنگی چقدر است؟

پروفسور مولانا: در این مورد بگذارید موضوعی را برایتان بگویم. در قضیه حمله صدام به کویت، یک روز صبح ساعت شش خبرنگار شبکه C.B.N با تلفن مرا از خواب بیدار کرد و گفت: با پروفسور مولانا کار داریم. گفتیم بفرمایید. گفت شنیده‌اید که صدام حمله کرده به کویت؟ ما می‌خواهیم صبح، همین طوری یک چیزی به بینندگان خودمان بگوییم. گفتیم، بله من هم شنیده‌ام که صدام به کویت حمله کرده، ولی چه بگویم؟ گفت: فکر نمی‌کنید که صدام مثل هیتلر می‌ماند و تجاوز کرده به کشوری دیگر؟ گفتیم نمی‌دانم، این را از آقای بوش پرسید که توی این ۸ سال گذشته ایشان به صدام کمک کرده است. گفت: خوب، حالا بگویید که مردم آمریکا چه فکر می‌کنند؟ گفتیم فکر نمی‌کنند، دارند توی نقشه نگاه می‌کنند ببینند کویت کجاست؟! قضیه افغانستان هم همین طور بود. مردم آمریکا اصلا نمی‌دانستند افغانستان کجاست، تا بفهمند آنجا چه اتفاقی افتاده است؟ مایکی از پروژه‌های مهم تحقیقی که داشتیم مربوط به جنگ خلیج فارس بود که در کتاب «پیروزی تصویر» آمده است. این کتاب توسط دو استاد دانشگاه ماساچوست تحقیق شده. پژوهش آنها نشان می‌دهد که در مسأله جنگ خلیج فارس، آمریکا به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده بود که مردم آمریکا هرچه بیشتر روزنامه می‌خواندند، و هر چه بیشتر تلویزیون می‌دیدند، کمتر می‌دانستند چه چه اتفاقی دارد می‌افتد! یادم هست که، آنجا فصلی را آورده‌اند با این عنوان: «هرچه بیشتر نگاه کنی کمتر دانش داری»

طالب زاده: جالب است که پروفسور مولانا در کلاس هایشان در آمریکا، همیشه این افسونگری تبلیغاتی آمریکا در بی‌خبر گذاشتن مردم مرتب اشاره می‌کردند و حالا تنها مصادیقش فرق می‌کند. من فکر می‌کنم بی‌عدالتی تبلیغی غرب و آمریکا علیه انقلاب اسلامی ایران، دیگر از مرحله ظلم هم گذشته و دارد خیلی کاریکاتوری می‌شود!

پاسخ: تصور نمی‌کنید حضور فیزیکی آمریکایی‌ها در افغانستان، به نوعی عقبگرد است. آمریکایی‌ها در گذشته با اشاره‌ای نیروهای نظامی و سیاسی مناطق مختلف جهان را بسیج می‌کردند و از راه دور مقاصدشان را پیش می‌بردند و کارهایشان را سامان می‌دادند. حالا کار به جایی رسیده است که باید خودشان حضور پیدا کنند در منطقه و سرباز پیاده کنند. آیا این کار در نفس امر، به مفهوم شکست انگاره‌سازی‌های آنها نیست؟ که در پی اسطوره‌شکنی آمریکا توسط انقلاب اسلامی ایران اتفاق

*** انگاره‌هایی که با حوادث
مطابقت نکنند، مشروعیت
خودشان را از دست می‌دهند.
مشکل بزرگ عصر ما این است که
نظام‌های سیاسی، از
انگاره‌سازی عقب افتاده است. در
چنین شرایطی، بحران بزرگ
سیستم شروع می‌شود.**

نفت می‌شوید! مهندسی می‌خوانید، کار دیگری می‌گیرید!! این کار برای کشور ضرر دارد. انسان باید به کاری بپردازد که واقعا دوست داشته باشد و در آن کار هم تخصص داشته باشد. قبل از انقلاب بارها در داخل و خارج کشور به من پیشنهاد می‌شد که وارد سیاست بشوم، معاون فلان انجمن بشوم، حتی وزیر بشوم، اما من نپذیرفتم، چون اصلا آدم اداری نیستم، اگر می‌پذیرفتم هرگز نمی‌توانستم به کارهای علمی ام بپردازم.

پاسخ: آقای دکتر مولانا رسانه‌ها در آمریکا چه نقشی دارند و سهم آنها در آگاه

آنها می‌روند به دنبال زیرساخت‌های فرهنگ خودشان. ما هم باید قبلا این فکر را می‌کردیم. البته حالا هم دیر نشده، ولی باید کوشش کنیم که با توجه به فرهنگ و زیرساخت‌های خودمان راه حل ارائه کنیم. اگر نکنیم، مجبور می‌شویم از الگوهای آماده غربی و وارداتی استفاده کنیم. یعنی تن به یک فرمول دیکته شده بدهیم در حالی که به دلیل تفاوت فرهنگها و زیرساخت‌ها، این تقلیدها هم جواب نمی‌دهد. باید راه حل‌ها را از درون خودمان بیابیم. باعث شرمساری است که برای هر چیزی دستان را به طرف غرب دراز کنیم. مسلمان‌ها قرن‌ها الهام‌دهندگان دیگران در زمینه علم و اندیشه و هنر بوده‌اند. مگر در قرون وسطی، همین کمبریج و آکسفورد از نظامیه‌ها و دانشگاه‌های مسلمانان در اسپانیا تاثیر نگرفتند؟ چرا نباید در برنامه‌ریزی‌ها به فرهنگ و زیرساخت‌های خودمان متکی باشیم و همیشه الگوهای آماده وارداتی را بپذیریم؟

پاسخ: جناب عالی عمده‌ترین مشکل آموزش عالی ما را در چه چیزی می‌بینید؟

پروفسور مولانا: من وقتی مقایسه می‌کنم دانشگاه‌هایمان را با حوزه‌های علمیه سستی خودمان در گذشته، می‌بینم که دانشجویان حوزه خیلی روشن می‌دانستند که چه می‌خوانند و چکاره خواهند شد. طلبه می‌دانست که در آینده چکار خواهد کرد و فقط مراتبش فرق داشت؛ یکی مدرس می‌شد، یکی فقیه، یک مرجع و یکی مبلغ، به هر حال مطابق ذوق و استعدادشان هر کدام در جایگاه خودشان می‌ایستادند و راهشان معلوم و مشخص بود. در حالی که دانشجوی دانشگاه نمی‌داند اگر پزشکی بخواند حتما پزشک خواهد شد، یا خیر؟ شما پزشکی می‌خوانید، می‌روید وزیر خارجه می‌شوید! پزشکی می‌خوانید، وزیر

افتاده است. معلوم است که شیوه‌های سابق دیگر جواب نمی‌دهد و اسطوره قدرت آنها در جهان شکسته شده است و تهدیدها دیگر اثر ندارد.

طالب زاده: عرض کنم، این که آنها متوسل به زور شده‌اند. در واقع بهترین بهانه را همان ماجرای انفجار برج‌های دوقلو به آنها داد. از نظر آنها این انفجار بهترین فرصت برای همه چیز است. البته پشت سر همه این حرف‌ها، مسأله اسرائیل است و آنها می‌خواهند قال این قضیه را بکنند و کشورهای اسلامی را وادار به تسلیم و سازش با اسرائیل کنند. فهمیده‌اند که غیر از زور، هیچ چیز دیگری جواب نمی‌دهد. برای همین از بمب‌هایی استفاده می‌کنند که ۶۰ متر زیر زمین می‌رود و بعد منفجر می‌شود. پروفیسور مولانا: انگاره‌هایی که با حوادث مطابقت نکنند، مشروعیت خودشان را از دست می‌دهند. مشکل بزرگ عصر ما این است که در خود نظام‌های سیاسی، از بس تناقض زیاد به وجود می‌آید که انگاره‌سازی عقب افتاده است. در چنین شرایطی، بحران بزرگ سیستم شروع می‌شود.

پیش: به عنوان یک نگاه بیرونی، مشکلات سیستم آمریکا و دولتمردان آن را در چه چیزهایی می‌بینید؟

پروفیسور مولانا: به عقیده بنده، آمریکا با دو مشکل عمده بزرگ اطلاعاتی سروکار دارد. یکی اینکه چگونه اسطوره‌ها و انگاره‌های خودش را نگه دارد که بتواند ماشین اقتصادی، فرهنگی و سیاسی‌اش را براند، و به همین دلیل، همیشه عادت داشته که یک دشمن داشته باشد، تا بتواند افکار عمومی را حول آن بسیج کند و اگر نداشته باشد، آن را خلق کند. و دوم تناقضات داخلی آمریکاست. یکی در مورد دموکراسی و دیگری درباره جمعیت مهاجرین، کسانی که از هر جای جهان به آمریکا آمده‌اند.

آن نوع دموکراسی که توسط متفکران قرن هجدهم و نوزدهم تبیین شده با دموکراسی اوایل قرن بیست و یکم تفاوت دارد. مشکل دیگر، همانطور که گفتم، مشکل مهاجرین است. آمریکای امروز دیگر آمریکای آنگلو ساکسون گذشته نیست. من فکر می‌کنم یکی از بزرگترین مشکلات آمریکا در پنج سال آینده، همین مشکل مهاجرین خواهد بود. این سی یا چهل درصدی که در بیست سال اخیر به آمریکا آمده‌اند و جزو مالیات دهندگان هستند. آنها در دانشگاه‌ها، در کارخانه‌ها و بانک‌های اطلاعاتی و همه جا هستند و ادعاهایی دارند.

پیش: یعنی همان ایالات متحده نامتحدد؟

پروفیسور مولانا: دولتمردان آمریکا دوست دارند که مردم جهان، آمریکا را یک واحد متحد ببینند و کاخ سفید را هم نماینده اقتدار مقدس این واحد منسجم بدانند، در حالی که دیگر اینطور

نیست. خوب، اگر ادوارد سعید و میلیون‌ها نفر دیگر که این سی، چهل سال اخیر به آمریکا آمده‌اند اعلام کنند که آن وحدت فکری اولیه آمریکا را ندارند، چه بر سر آمریکا خواهد آمد؟

طالب زاده: آمریکا در جنگ دوم، متفقین را محور شرارت خواند، پس از جنگ هم دشمن فرضی تراشیدند برای خودشان، حالا هم چند کشور دیگر را محور شرارت و دشمنی با آمریکا قرار داده‌اند. یادم هست که یک نویسنده آمریکایی گفته بود: بوش مردم آمریکا را یک مشت گاوچران تصور کرده و تحلیل او تنها، تحلیل یک کابوی تگزاسی می‌تواند باشد.

اما به هر حال، آنها در این دشمن تراشی دروغین، تا حدی موفق بوده‌اند، یعنی همین که شصت نفر از به اصطلاح روشنفکران آمریکایی می‌آیند و حمایت می‌کنند از سیاست‌های بوش، نشان‌دهنده این توفیق نسبی بوش و گروه او در این فریب بزرگ است.

بوش با یک حرف‌های خیلی ساده، کار بزرگی می‌خواهد بکند. وقتی من دیدم کسانی مثل ساموئل هانتینگتون هم آمده‌اند و آن اعلامیه را امضا کرده‌اند، واقعاً یکم خوردم که چطور این‌ها به این سادگی فریب می‌خورند! البته می‌دانم که قضیه به همین سادگی‌ها هم نیست و نقشه‌ای در کار است،



ولی به هر حال، این دشمن تراشی آنها ابتکار جالبی است!

پیش: آقای دکتر مولانا چه شد که این روشنفکران به سادگی به دام بوش افتادند، واقعاً موضوع به همین سادگی بود، یا تشکیلات و سازماندهی در پس آن بود؟

پروفیسور مولانا: جالب است که در دموکراسی

آمریکا، معمولاً روشنفکران، روزنامه‌نگاران، نویسندگان، اگر نه همه آنها لااقل یک عده‌ای از آنها، همیشه نقش انتقادی را در مسایل سیاسی بازی می‌کردند و برای خودشان هم اسمی درست می‌کردند و بازتاب‌ها و اطلاعات مفیدی هم به جامعه می‌دادند، اما حالا یک جریانی به وجود آمده که روشنفکران منتقد را هم کاملاً به طرف راست کشانده و آمده‌اند نامه‌ای را امضا کرده‌اند که خلاف آن عرف روشنفکری بود! البته این نامه را در داخل آمریکا چاپ نکرده‌اند. بیشتر جنبه صادراتی و بیرونی داشته و این خیلی جالب است، چون مدلولات آن نامه آنقدر مضحک بود که اگر در داخل چاپ می‌شد، به تناقضات اضافه می‌شد، ولی در عین حال می‌خواهند یک جبهه روشنفکری به موازات کاخ سفید به وجود بیاورند. اگر شما این نامه را به دقت بخوانید با این که یکی دو جمله متفاوت گذاشته‌اند که پز روشنفکری حفظ بشود، ولی پیام اصلی، همان پیام آقای بوش یا گروه آن‌هاست.

دکتر جلالی: آقای دکتر مولانا! بنظر می‌رسد باتوجه به اندیشه‌های هانتینگتون درباره جنگ تمدن‌ها و یا نظریه فوکویاما درباره انتهای تاریخ و موضوع سوسیال دموکراسی، فرصتی تاریخی برای این دو نفر ایجاد شده که به نظریات خودشان جنبه

عینی و عملی بدهند و تئوری‌ها را به عمل تبدیل کنند. جناب عالی این موضوع را یک فرصت متقابل ایجاد شده برای آقای بوش، هانتینگتون و فوکویاما نمی‌بینید؟

پروفیسور مولانا: ببینید! آن تصویری که ما توی رسانه‌ها دیدیم در پنج شش ماه گذشته، درست کمک می‌کند به تحولاتی که بعدها هانتینگتون برای جنگ تمدن‌ها داشته و مشخصاً جنگ تمدن اسلامی

با تمدن غرب، توجه می کنید! باید دقت کنیم گه آقای هانتینگتون یا آقای فوکویاما، که از چند سال پیش در مورد انتهای تاریخ و جنگ تمدن ها صحبت می کردند واقعاً تنها از جنبه علمی و روشنفکری نظریه پردازی می کردند، یا با این صحبت ها، پایه های یک مدلولات جدیدی را درست می کردند که وقتی نظام آمریکا در بحران قرار می گیرد بگویند: ببینید، این بوده است آنچه ما می گفتیم. البته می دانیم که بین این نوع متفکرین در غرب و آمریکا با سیاستگذاری های حال و آینده آمریکا رابطه خیلی مستقیمی وجود دارد.

دکتر جلالی: یعنی حاکمیت به دنبال یک چنین نظریه پردازی هایی بوده برای وقت بحران که از آن استفاده کند؟

پروفسور مولانا: بله، کاملاً صحیح است هماهنگی نظریه پردازان و سیاستگذاری خارجی آمریکا و منافع سرمایه داران به بعد از جنگ جهانی دوم باز می گردد آن گاه که موضوع توسعه و مدرن شدن پیش آمد و موضوع کمک آمریکا تحت عنوان برنامه مارشال برای اروپا و برنامه دکترین ترومن و اصل چهار برای کشورهای جهان سوم مطرح شد. همان موقع شما می بینید که بنیاد فورد و دانشگاه های بزرگ آمریکا و جاهای دیگر شروع می کنند به مطالعه که ببینند کشورهای عقب افتاده و یا در حال توسعه، به اصطلاح آنها، اگر بخواهند برسند به یک سطحی از توسعه چه باید بکنند؟ این چه باید بکنند، عین سیاستگذاری هایی است که دولت فدرال آمریکا به عهده می گیرد. هم در برنامه مارشال و هم اصل چهار ترومن. مثلاً دموکراسی هیچوقت نمی تواند بیاید در کشوری تا پایه های اقتصادی آن کشور، به پایه سرمایه داری و مصرف گرایی که تجویز شده برسد. بعد که اصل چهار ترومن تبدیل شد به سازمان کمک های خارجی آمریکا و توسعه پیدا کرد، اینها کمک هایشان درست مطابق نظریه پردازی های توسعه است.

می بینیم که بانک جهانی می گوید: ما وقتی به شما این وام را می دهیم که این کار را بکنید و آن کار را نکنید. مثلاً یکی این است که باید یک تجدید نظری در مورد قوانین کلی کشورتان بکنید! ببینید! خیلی مهم است. می گوید: از قانون اساسی خودتان شروع کنید تا گمرک. یا اینکه تعلیمات و آموزش شهری را عوض کنید. این از نظر زیر ساخت ها خیلی مهم است.

دکتر جلالی: معذرت می خواهم اگر این بیانیه که امضای روشنفکران آمریکایی را دارد، واقعاً از طرف روشنفکران است و در راستای توجیه سیاست های دولت آمریکا هم هست، خوب این می تواند مقوم افکار عمومی آمریکا باشد، در حالی که شما می فرمایید در داخل آمریکا این اعلامیه منتشر نشده است. دلیلش چیست؟

* کیهان فرهنگی: آنجا مردم را

با چه شیوه هایی از مسایل

مهم دور نگه می دارند.

* مولانا: من گاهی اوقات به

صورت شوخی از دانشجویانم

در آمریکا می خواهم که اسم

پنج روشنفکر آمریکایی را

ببرند می بینیم که تنها اسم دو

نفر را بیشتر نمی دانند! تازه

این ها قشر باسواد و

دانشجوی آنجا هستند.

پروفسور مولانا: گفتم، برای این که این اعلامیه، گفتمانش آنقدر ضعیف بوده که خودشان تشخیص داده اند که تأثیرات منفی در آمریکا برجا خواهد گذاشت. ببینید! از وقتی که جنگ افغانستان شروع شد، یک دایره پروپاگاندا در پنتاگون تاسیس شد و خودشان هم اعلام کردند و یکی از معاونین وزارت خارجه آمریکا مامور پروپاگاندا شد، و این خانم هم از کسانی بود که ما می گوئیم از خیابان «هادیسون» آمده، خیابان هادیسون اصطلاحاً به خیابانی گفته می شود که تمام آژانس های تبلیغاتی آنجا هستند. ایشان هیچ سابقه ای در دیپلماسی ندارد. او را آورده اند که آن روش های بازاریابی و تبلیغاتی را برای سیاست خارجی آمریکا در موضوع افغانستان و آسیای مرکزی اجرا کند! اینها همه در مطبوعات حلاجی شده، این اعلامیه روشنفکران

آمریکایی هم یکی از محصولات این ماشین پروپاگانداست.

اینها با این همه مطالعاتی که کرده اند تا به حال، اذعان کردند که ما تمام سعی مان را کرده ایم ولی داریم اشتباه می رویم. این حقیقت است، شما که در تهران هستید، این موضوع را بیشتر می دانید تا آنکه در واشنگتن است.

پنج: آنجا مردم را با چه شیوه هایی از مسایل مهم دور نگه می دارند و چگونه می شود که اهالی واشنگتن، بوستون و شیکاگو از آنها که خارج از آمریکا هستند، در امور سیاسی آمریکا کمتر می دانند؟

پروفسور مولانا: این مساله برمی گردد به موضوع کنترل رسانه ها و دسترسی به این نوع اطلاعات. شما فکر نکنید همه مردم آمریکا هر روز صبح پا می شوند و مطالعه می کنند و همه چیز هم توی اینترنت هست، و می روند حقیقت را پیدا می کنند و تناقضات خبرها را هم در می آورند؛ نه اصلاً چنین چیزی نیست، و اصلاً این کار را نمی کنند. آنقدر کار دارند که به آن نمی رسند. آن افرادی هم که کار ندارند، آنقدر آگهی می بینند که اینترنت به آنها نمی رسد. علت این که شما این اخبار را می دانید و تناقضات حرفهایشان را در می آورید، به خاطر این است که شما انگیزه دارید، انگیزه سیاسی دارید. شما یک دشمن دارید و می خواهید اطلاعاتی از آن بدست بیاورید و به همین دلیل می خوانید، می بینید و جست و جو می کنید. آنها که اینطور نیستند، از طرف دیگر، بعد از جنگ دوم جهانی آمریکا کاملاً عوض شده. امروز در بهترین مجله های آمریکا، تنها اخبار ورزشکاران و هنرپیشه ها نوشته می شود. درباره آدم های ثروتمند و درباره تفریحات مختلف می نویسند.

من گاهی اوقات به صورت شوخی از دانشجویانم در آمریکا می خواهم که اسم پنج روشنفکر آمریکایی را ببرند تا به آنها نمره بدهم، مثلاً ۱۵، بعد نمره ها را زیاد می کنم به ۱۶، ۱۷ و ۱۸ می بینیم که تنها اسم دو نفر را بیشتر نمی دانند! تازه این ها قشر باسواد و دانشجوی آنجا هستند، نه آدم های کم سواد. آقای نوآم چامسکی برای خیلی از دانشجویان شناخته شده نیست! ادوارد سعید را نمی دانند اصلاً که کیست! جز آنها که ادوارد سعیدی هستند.

ما امروز توی آمریکا روشنفکری که منتقد باشد نداریم، همانطور که می توانم بگویم فیلسوف نداریم، آمریکای امروز حتی خبرنگاران نیمه فیلسوف مثل «والتر لیپمن» هم ندارد. در گذشته روزنامه نگاران آمریکایی می گفتند: ما روزنامه نگاران حرفه ای هستیم و بنابراین باید حقیقت را حفاظت کنیم و حرف راست بزنیم، تا آنجا که می توانیم. حالا، روزنامه نگاری در آمریکا



پروفسور مولانا در کنار هربرت شیلر

هست به نام: «تامس فریدمن» که همه جا هم می‌رود، او پس از حوادث اخیر و انفجار برج‌ها و حمله آمریکا به افغانستان، می‌آید به تلویزیون و صراحتاً می‌گوید: حالا وقت سمینار و بررسی و انتقاد و مطالعه نیست، حالا همه ما باید توی جبهه حاضر باشیم و جنگ کنیم.

طالب زاده: دقیقاً همان هفته اول بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر، مجله تایم، یک شماره مخصوص منتشر کرد که تبلیغات تویش نبود، و این برای اولین بار بود که تایم بی تبلیغات بود! فقط روی موضوع انفجار برج‌ها متمرکز بود. آخرین مطلب این مجله، مقاله «لنس مورو» بود و در شماره بعد هم نوشته بودند که این مقاله باید تکثیر شود و تمام دبستانی‌ها و دبیرستانی‌ها باید آن را بخوانند!

جوهر حرف آقای لنس مورو به عنوان یک روشنفکر آمریکایی یک کلمه بود: «ما باید بجنگیم» خیلی صاف و پوست کنده و رک!

هفته بعد، مقاله دیگری خواندم که نوشته بود: هر کس توی آمریکا است، باید این مقاله لنس مورو را بخواند! لنس مورو، مردم آمریکا را به جنگیدن ترغیب کرده و نوشته بود: آمریکایی‌ها! باید به غیرت‌تان برخیزد! و آخرین جمله‌اش هم این بود که: جهان اسلام اعلان جنگ کرده به دنیای متمدن!! مدتهاست که در نشریات آمریکایی که من مرتب می‌خوانم، دیگر تحلیل نیست، همه چیز در مسیر سیاست خارجی آمریکا است، همه چیز در جهت توجیه و پشتیبانی سیاست خارجی بوش و گروه اوست؛ خیلی جدی و محکم، انگار که هیچ مخالفتی وجود ندارد و هیچ نظریه و تحلیل دیگری در آمریکا نیست!

دکتر جلالی: واقعا نظریه و مخالفتی نیست، یا سانسور است؟

طالب زاده: گفتم، انگار توافق شده که فقط پشتیبانی کنند، قطعاً مخالف هم هست اما در مطبوعات سانسور می‌شود. در نشریات سابق آمریکا در صفحه وسط یا آخر یک صفحه تحلیل سیاسی بود و مخصوصاً در بحران‌ها، حالا اصلاً تحلیل نیست که شما چرا باید بجنگید و چه کاری می‌خواهید بکنید؟ روشنفکران آمریکایی هم حمایت می‌کنند از اقدامات جنگ طلبانه بوش و به طور ضمنی می‌گویند: شما همین دیوانگی را حفظ کن!

پروفسور مولانا: من قبل از اینکه به ایران بیایم، در همین سفر اخیر، در یکی از شبکه‌های تلویزیونی آمریکا برنامه‌ای از شخصی به نام «کاپلن» دیدم. کاپلن یکی از دبیرهای مجله آتلانتیک است. او یکی از کسانی است که به موازات هائیتینگتون کار می‌کند و می‌گوید: دنیا کاملاً به طرف هرج و مرج دارد می‌رود. این آقای کاپلن در یک برنامه تلویزیونی به نام «چارلی روز» که برنامه مورد علاقه تحصیلکرده‌های آمریکاست، صراحتاً

می‌گفت:

«ما باید نظام ایران را براندازیم و این کار را باید از طریق مجلات و روزنامه‌ها و کامپیوتر و اینترنت انجام بدهیم.

کاپلن می‌گفت: باید تا می‌توانیم پول بدهیم تا نفوذ پیدا کنیم، به همین صراحت می‌گفت که ما همین کار را جاهای دیگر مثل شوروی و آلمان شرقی کردیم و شد! اینها در سطح دیپلماسی پنهان نیست، در سطح خیلی آشکاری است! کاپلن: در این شرایط قطعاً بخشی از سیاست‌گذاری‌های نفوذی آن‌ها در مورد ترجمه و نشر کتاب است. آقای دکتر مولانا، سیاست ترجمه و نشر کتاب خارجی را در ایران بویژه در دو دهه اخیر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پروفسور مولانا: برای کشوری مثل ما، ترجمه آثار خارجی، خیلی مهم و حیاتی است. من وقتی به مجموعه آثار ترجمه شده به زبان فارسی، خصوصاً در این دو دهه اخیر، نگاه می‌کنم، می‌بینم که اولاً این، یک جریان یک طرفه است، ثانیاً وقتی که نگاه می‌کنم به زمینه و رشته تخصصی خودم، به علوم اجتماعی، ارتباطات و تقریباً اقتصاد، می‌بینم که در دو دهه اخیر، بیشتر آثار کهنه شده غرب در ایران ترجمه و ترویج می‌شود. یک جنبه آن حتماً سوداگری سیاسی و مالی است. بسیاری از این کتاب‌ها، آثار سطح پایینی هستند. من شک ندارم که اینها با نقشه خاصی ترجمه و چاپ می‌شود. یعنی کشورهای دیگر تشویق می‌کنند. از

جنبه سیاسی و تهاجم فرهنگی سیاسی و دخالت در امور ایران. من خاطرم هست که در جریان جنگ سرد، آمریکایی‌ها بسیاری از کتاب‌های خاص را ترجمه می‌کردند و می‌فرستادند برای کتابخانه‌های مختلف دنیا برای تاثیرگذاری در آن کشورها. آن کتاب‌ها که پولش را هم دولت آمریکا می‌داد، هماهنگ با سیاست خارجی آمریکا بود. البته کتاب‌های مفیدی هم به فارسی ترجمه شده، اما نسبت آنها خیلی کم است.

یک جنبه دیگر، ترجمه آثار خودمان به زبان انگلیسی است. کتاب‌های استاد مطهری، علامه جعفری و دیگر متفکران ما کمتر به انگلیسی ترجمه می‌شود.

مهدی نصیری: جناب پروفسور مولانا ببینید! سوالی که وجود دارد این است که این انقلاب ما بالاخره انقلابی ضد آمریکایی بود. یک انقلاب ضد غربی بود. چرا بعضی از آثار قوی و خوب غرب که در موضوع انتقاد از غرب است، به فارسی ترجمه نکرده‌ایم؟ خوب، ناشران خصوصی این کار را به هر دلیلی انجام نداده‌اند و نمی‌دهند. ما ناشران پر قدرت دولتی داریم که پول و امکانات فراوانی دارند. چرا انتشارات صدا و سیما، چنین کاری را نمی‌کند؟ من ممکن است برای خودم پاسخی داشته باشم، اما می‌خواهم نظر شما را بدانم.

پروفسور مولانا: من فکر می‌کنم این جریان حداقل دو دلیل دارد. یکی از آنها مربوط به سیاست‌گذاری و ادراکی است. یعنی تایتل فرد، یک

گروه و یک جامعه، اعتماد به نفس نداشته باشد، تا فکر نکند که ما هم یک چیزی داریم و نباید همیشه به نیروی غالب بیگانه نگاه کنیم و آنها را در اولویت بدانیم اوضاع همین طور است. از قرن نوزدهم تا حالا این شیوه ادامه داشته و در ده سال گذشته بدتر هم شده است. شما نشریات علمی خودمان را ببینید، درست مثل این است که فرانسوی ها یا انگلیسی ها آنها را منتشر می کنند! اکثرا ترجمه است.

ما مرعوب غرب شده ایم و فکر می کنیم تا کس دیگری درباره مقوله ای مطلبی ننویسد، ما نباید چیزی بنویسیم! انقلاب تنها تغییر شکل حکومت نیست، حکومت مدرن امروز، علاوه بر قوه اجرائیه، مقننه و قضائیه، نهادهای جدیدی دارد. این نهادها را هم باید انقلابی کرد. نمی شود آنها را رها کرد. من بارها گفته ام. خوب، ترجمه هم یکی از آنها، دانشگاه و مطبوعات هم یکی از آنها، ما

مردم صادقانه شعار دادند. هیچ نفاقى هم در کار نبود. رهبران هم از سید جمال گرفته تا مرحوم مطهری و شریعتی و دیگران گفته اند، اینکه باید به خود بازگردیم، مرعوب نباشیم، مقلد نباشیم، با این همه می بینیم که وجودمان را رعب گرفته.

پروفسور مولانا: برای اینکه اگر ما، نیت خوبی داشته باشیم، تظاهرات هم بکنیم، باید تفکر را هم تولید بکنیم، این در ارتباطات خیلی مهم است. ایمان باید تفکر بشود. ما وقتی تفکر را نداریم، نمی توانیم، وقتی تظاهرات می کنیم و چیزی را رد می کنیم، باید چیز دیگری را جانشین آن کنیم و گرنه دوباره مقلد می شویم.

مهدی نصیری: من فکر می کنم فقدان بصیرت هم بوده، ما تنها وجه سیاسی غرب را دیده ایم. تنها یک شناختی راجع به غرب سیاسی داریم، غرب فرهنگی را نمی شناسیم، غرب فلسفی را نمی شناسیم، بالاتر، حتی غرب اقتصادی را هم



نمی شناسیم. این همه شعار ضد استعماری و ضد چپاولگری داریم، اما «گات» رانمی شناسیم! نمی فهمیم که چیست؟ سازمان تجارت جهانی را نمی شناسیم، چون این ها را نمی شناسیم، تنها شعار سیاسی می دهیم. به همین دلیل هم دشمن نفوذ فلسفی، اقتصادی، فرهنگی و نفوذ رسانه ای خودش را می کند. ما فقط شعاری در سطح می دهیم و عمق را فراموش کرده ایم. ما فاقد یک غرب شناسی جامع، اصیل و بنیانی در میان نخبگان و خواص خود هستیم.

من فکر می کنم یک مجموعه ای از این سه موردی که صحبت کردم، یعنی ادراکی، سیاستگذاری و تفکری، باعث شده چنین مشکلی پیش بیاید. اشتباه نشود، نه اینکه ما متفکر نداریم، خیلی ها دارند فکر می کنند، ولی افکار آن ها

حتی این ابتکار را نداریم که به خودمان عنوان بدهیم و یک لغت دیگری را در سیاست به جای چپ و راست به کار ببریم! زیرا در حالت انفعالی هستیم. مهدی نصیری: خوب، این سوال نسبت به مبانی دیگر هم وارد است. چرا قوه ادراکی ما ضعیف شده؟ ما به اندازه کافی پتانسیل ضد آمریکایی داشتیم، پتانسیل ضد غربی داشتیم، چرا در فرهنگ ما، در ترجمه آثار، این اتفاق نیفتاده است؟

دکتر جلالی: شما در سطح سیاستگذاری و سیاستگذاران این سوال را می پرسید یا در سطح مردم؟

مهدی نصیری: خوب، الناس علی دین ملوکهم، من مشکل را در خواص می بینم. مردم تابع خواص هستند و صادقانه هم هستند. واقعا

توضیح و توزیع نمی شود. نکته دیگری هم به نظر می رسد. این که غربی ها و بویژه آمریکایی ها، حداقل از سال ۱۳۳۲ به این طرف، در امور ترجمه آثار، در کشورمان سرمایه گذاری کرده اند، تبلیغ کرده اند، از طریق مطبوعات، سینما و تلویزیون و همین طور موسسات انتشاراتی، سلیقه ساخته اند، آنها دستکم ۲۵ سال در ایران فعال مایشاء بوده اند. کتابخانه داشته اند، مستشار فرهنگی داشتند، مجله و روزنامه داشتند، ایستگاه رادیویی و تلویزیونی داشتند، کانون زبان و موسسه انتشاراتی فرانکلین را داشتند که ضمن چاپ آثار ویژه، کتاب های درسی ما را هم منحصرا چاپ می کردند. اکثر فیلم های سینمای ما هم در انحصار هالیوود بود. آمارها نشان می دهد که بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ و نفوذ و سلطه آمریکایی ها در ایران، روند مهاجرت از آلمان و فرانسه و انگلیس به سوی آمریکا جریان پیدا کرد. اینها کار تبلیغی و سلیقه سازی است، خوب در ترجمه آثار هم دید و سلیقه به مسؤولان و روشنفکران ما دادند و هنوز هم این خط و ربط در کارگزاران فرهنگی ما بعضا دیده می شود.

پروفسور مولانا: آقای نصیری فرمودند که چرا ناشران دولتی این کارها را نمی کنند؟ درست است ما کشور خیلی ثروتمندی هستیم. پس موضوع چیست؟ من فکر می کنم یا ایمان حقیقی نیست در سیاستگذاران، یا درک درست و کاملی از وضع کنونی امور نشر و توزیع و ترجمه وجود ندارد یا این که فکر می کنند این هم جزء آزادی است! ولی اگر اینطور فکر کنند، باید آدم به خودش هم آزادی بدهد. آخر نمی شود گفت که من به شما آزادی می دهم و خودم آزادی نمی خواهم. ما همه باید آزادی انتخاب داشته باشیم.

دکتر جلالی: اجازه بدهید من در این ارتباط دو نکته را مطرح کنم. یکی اینکه ما در مبارزه با آمریکا و غرب، پس از مدتی شعارهایمان هم باتردید عنوان شد و الزاما این نبود که همه ما در شعار مرگ بر آمریکا یا ضدیت با غرب، واقعا جدی بوده باشیم، یعنی شاید یک نوع به اصطلاح فریفتگی نسبت به غرب در درون ما و حاکمیت ما وارد شد. نکته دوم اینکه ما در طول ۲۳ سال گذشته، کمتر به مفهوم سازی پرداختیم. من فکر می کنم یکی از بزرگترین معضلات ما این است که مفاهیمی را که در جهان دیگر ساخته می شود، جهانی که سرکردگی آن با غرب و آمریکاست. این مفاهیم وارد کشور می شود و ما با علم اجمالی همه این



* کیهان فرهنگی: جناب

پروفسور مولانا دستور روز را

امروز در جهان چه کسی

تعیین می کند؟

* دستور روز، فقط کلامی نیست

که کسی بگوید من امروز اعلان

می کنم که دستور روز این است.

کسی که هواپیما را به آن دو برج

زد. دستور روز را تعیین کرد.

مفاهیم را خوب می دانیم! یعنی کسی جرأت نمی کند بگوید این مفاهیم بد است. مثلاً مفاهیمی مثل توسعه، چه کسی می تواند بگوید توسعه بد است؟ همه می گویند توسعه خوب است، با علم اجمالی، اصلاً شما نمی توانید در مقابلش مقاومت کنید. حتماً اصلاحات مفهوم خوبی اند والی ماشاء...

از این مفاهیم خصوصاً در دهه اخیر، فراوان وارد ادبیات سیاسی، اقتصادی ما شده و به هر حال وارد علوم اجتماعی در کشور ما شده. ما روی این مفاهیم و خوب بودن این مفاهیم، یک اجماع داریم، اما بر روی تعریف این مفاهیم. تعریف بومی نداریم و مرتب هم می گویند می خواهیم این مسائل را بومی کنیم، ولی هیچگاه قدرت نداشتیم آنها را بومی کنیم. مرتب هم و قتمان تلف شده بر روی چالش بر روی این مفاهیم که هنوز هم مشخص نیست چقدر مورد نیاز روز ما باشد. غرب در یک پروسه زمانی واقعا به اینجا رسیده که مفهوم توسعه، یک مفهوم مورد نیاز اوست و بر روی آن چالش کرده، دوستان یا سیصد سال و امروز به یک اجماع نسبی رسیده اند، اما ما مرتباً این مفاهیم را از آنها اخذ کرده ایم در حالیکه این مفاهیم نه بومی شدند و نه هیچکس توانست قضاوت کند چقدر مورد نیاز ماست. هیچکس هم نتوانست در مقابل آن حجم بزرگ تبلیغاتی که بر روی این مفاهیم ایجاد شده مقاومت کند.

پروفسور مولانا: در تایید فرمایشات شما می خواهم بگویم، همین حالا هم به عقیده بنده، در ایران ارتباطات و ارتباط داشتن مد شده است. یعنی همه می خواهند ارتباطات داشته باشند. وقتی نگاه می کنید که این ارتباطات و مفهومش از کجا آمده، الگوهایش از کجا آمده، می بینیم که همه را وارد کرده ایم. همین حالا در دانشگاه هایمان در فصلنامه هایمان، در رسانه هایمان، در مقالات و صحبت هایمان، مرتب دم از ارتباطات می زنیم، این کار یک اشکال مهم دارد که نمی گذارد چیزهای تازه تر اشاعه پیدا کنند. من در رشته ارتباطات بین المللی و روابط بین الملل تخصص دارم. وقتی نگاه می کنم به فصلنامه های اینجا، کتاب های درسی اینجا، سخنرانی هایی که چاپ می شود، می بینم اغلب آنها الگوهای خارجی اند. تفکر انتقادی در آنها نیست. وقتی چنین میدانی باشد، چطور می شود انتظار داشت نسل آینده بهتر از نسل امروز باشد؟

جناب پروفسور مولانا، شما در مصاحبه ها و آثار مکتوبتان تاکید دارید که هر کس دستور روز را تعیین کند، قدرت را در دست خواهد داشت. سؤال این است که دستور روز را امروز در جهان چه کسی تعیین می کند؟ غرب غالباً مفهومی را، انگاره ای را در دنیا

* کیهان فرهنگی: برای

مفهوم سازی و اینکه بتوانیم

دستور روز را خودمان تعیین

کنیم و ابتکار عمل را در دست

داشته باشیم چه راهکاری را

پیشنهاد می فرمایید؟

* پروفسور مولانا: برای این کار

باید اولاً حرفی برای گفتن داشته

باشیم و این حرف هم نافذ باشد

و با یک مشروعیتی هم حرف

بزنیم و پشتش هم بایستیم.

پخش می کند، فراگیری می کند و رویش مانور می دهد. مثلاً همین نامه روشنفکران آمریکایی که کاربردش را در کشورهای مثل ما می گذارند و در آمریکا پخش نمی شود. یا مفهوم تروریسم در جریان واقعه ۱۱ سپتامبر، ما کمتر این کارها را می کنیم.

پروفسور مولانا: دستور روز را درست است

که روزنامه ها نشان می دهند و تعیین می کنند، ولی خود رسانه ها خود مختاری ندارند. رسانه ها وسیله تعیین دستور روز هستند اما به صورت ابزار و آلات، ولی دستور روز را صاحبان سیاست و اقتصاد و فرهنگ می دهند. دستور روز، فقط کلامی نیست که کسی بگوید من امروز اعلان می کنم که دستور روز این است. کسی که هواپیما را به آن دو برج زد. دستور روز را تعیین کرد. کسی که تصمیم گرفت بودجه دفاعی آمریکا به چهار صد میلیارد دلار برسد در عرض شش ماه، دستور روز را تعیین کرد. منظورم دولت بوش و گروه اوست. دستور روز شامل صحبت ها، یادداشت ها و دستور هاست. در دستور روز مهم تر از همه، عمل ها، تصمیم ها و حوادث است. بزرگترین کارخانه مفهوم سازی حالا در غرب است و من جایی نوشته ام که بزرگترین کاری که غرب کرده، مفهوم سازی است. دستور روز را هیات حاکمه تعیین می کند. البته هیات حاکمه فقط دولتمردان نیستند. نخبگان هم هستند. بستگی دارد به نیرو و مشروعیت سخن و اقتدار خودش.

پرسش: برای مفهوم سازی و اینکه بتوانیم دستور روز را خودمان تعیین کنیم و ابتکار عمل را در دست داشته باشیم چه راهکاری را پیشنهاد می فرمایید؟

پروفسور مولانا: برای این کار باید اولاً حرفی برای گفتن داشته باشیم و این حرف هم نافذ باشد و با یک مشروعیتی هم حرف بزنیم و پشتش هم بایستیم. مفهوم سازی کار ساده ای نیست، کاری انشایی هم نیست. ابتدا باید آن را بین خودمان توسعه بدهیم.

مهدی نصیری: آقای دکتر مولانا ما منبعی الهی به نام قرآن داریم. سنت را داریم. میراث ائمه معصوم را داریم. این یک میراث غنی و قوی و وحیانی است. چرا ما نتوانسته ایم در این زمینه کاری بکنیم. غرب اینها را نداشته، با دغل، با پشت هم اندازی و جعل و دروغ توانسته کاری

بکنند. ولی ما نتوانستیم با راستی این کار را بکنیم. این سؤالات به طور جدی مطرح است. بین نیروهای خودی این مساله را نداریم و کسی نگفته است که نباید مفهوم سازی کنیم و این کار ممنوع است. ما دانشگاه امام صادق (ع) را برای این کار دایر کردیم. اما چرا محصولش این شد؟ نمی خواهم بگویم آثار مثبت نداشته است. اما چرا این پدیده از میان آن بیرون نیامد؟ چرا استاد مساله دار و استاد انگاره پرداز از غرب آمده در دانشگاه امام صادق و حرفهای خودش را القا کرده است؟ چرا باید گرایش های دیگر در دانشگاه امام صادق کمتر باشد؟ به این چراها هنوز پاسخی داده نشده است.

پروفسور مولانا: من فکر می کنم یک پاسخی باشد. پاسخ این است که مرعوب غرب شده ایم. البته همه اینطور نیستند، اما آن عده ای که قدرت دارند، آن عده ای که باید این کارها را بکنند، اجازه نمی دهند. من از طرح این موضوع معذرت می خواهم، مرا در غرب به صورت کسی می شناسند که مفهوم ها را خوب درست می کند. الگوهای من هنوز اشاعه پیدا نکرده اند. در مملکتی که من در آنجا متولد شده ام، بیشترین آثارم ترجمه نشده است! من کتابی نوشته ام راجع به رشته خودم که متخصص اش هستم و خواستم آن موضوع را از جنبه اسلامی نشان بدهم. این کتاب هنوز ترجمه نشده است. شما چه انتظاری دارید که دانشجو از من اطلاعی داشته باشد.

یکی از مشکلات نظام های دیکتاتوری این است که مجال تجربه اندوزی در زمینه سیاست به کسی نمی دهند. توده های مردم واقعا با افکار انقلابی و صادقانه حکومت استبدادی را تغییر دادند و رهبران انقلابی هم آمدند و صادقانه برخورد کردند، ولی ما در مرحله عمل احتیاج به عده ای حکومتگر داشتیم که دانش و تجربه حکومت گرایی را باید می دانستند. این افراد مجرب را نداشتیم. بنابراین امام (ره) همیشه در رأس رهبری بودند و توده های مردم هم یک حرف می زدند. این پیکره حکومت ما گاهی ناساز حرکت می کرد و گاه بعضی از نیروهای گذشته مصدر کارها می شدند. نسل جدید هم دست پرورده های دوگانه ای هستند. این است که کسانی که باید این کارها را بکنند و مفهوم سازی کنند و سیاست درستی در ترجمه آثار خارجی داشته باشند و پیام انقلاب را کاربردی کنند، اینها قشری هستند که تعهدی به آرمان های انقلاب ندارند. این است که در همه امور نقص پیدا کرده ایم. برای

*پروفسور مولانا: این در

ارتباطات خیلی مهم است.

ایمان باید تفکر بشود. وقتی

تظاهرات می کنیم و چیزی را

رد می کنیم، باید چیز دیگری

را جانشین آن کنیم وگرنه

دوباره مقلد می شویم.

زمینی، اومانیزم، بهر حال مبنایی است که برای خودش گرفته و براساس آن دارد انگاره سازی می کند و بالاخره به یک طرفی می رسد. اگرچه این طرح ها به نظر ما به دلیل مبانی اعتقادی ما، به دلیل ماهیت باطلش، در نهایت نابود می شود. از این طرف ما میزان و معیار را از دست داده ایم و اینطور نیست که برای انگاره سازی عمیقاً و دقیقاً به این دو منبع اصیل اسلامی مراجعه کنیم. ما بعد از انقلاب یک موقعی تحت تاثیر ادبیات مارکسیستی و چپ بودیم. الان تحت تاثیر ادبیات لیبرالیستی هستیم و روایات و آیات را بعضی وقتها بر آن اساس معنی می کنیم. چه کسی گفته است که مطلق پیام رسانی خوب است؟ نه، خیلی وقت ها لازم نیست. مادر روایات خودمان داریم که یکی از نشانه های عاقل بودن، سکوت و تفکر است. شما عنصر تفکر را عمدتاً در آدم های ساکت می بینید، نه در آدم های پر حرف. ما اینها را خدشه نداریم که مثلاً ارتباطات خوب است، توسعه خوب است، اقتدار خوب است. تکنولوژی خوب است، سرعت خوب است، شتاب خوب است. درحالی که اگر برگردیم و از سنگ بنای اول آغاز کنیم، باید معرفت شناسی خودمان را تصحیح کنیم.

پروفسور مولانا: ما بدون اصول نمی توانیم مفهوم درست کنیم. باید ببینیم که علم برای چیست؟ زندگی برای چیست؟ رابطه بین انسان و طبیعت، انسان و خدا، انسان و دیگران چیست؟ تمام این صحبت هایی که شما فرمودید الان در دستور غرب هست. درحالی که در دستور روز ما نیست. بنابراین بنظر من باید بازگشت کنیم به اصول، این بالاتر از هر چیزی است.

دکتر باهنر: جناب دکتر مولانا، به عنوان کسی که با تخصص ارتباطات بین الملل و اقتصاد وارد مطالعات علوم ارتباطاتی شده اید، طبعاً دیدگاه هایتان در این زمینه، قابل توجه و تأمل است. یکی از ویژگی های جناب عالی این است که در دوره ای کار علمی انجام دادید که به قول خودتان پدر بزرگ های ارتباطات مثل «لرنر»، «مک لوهان» و «شرام» درگیر بحث های تشویریک خودشان بودند. تئوری هایی که دنیای ارتباطات را متحول کرد. متهمی وقتی که بحث های تشویریک را نگاه می کنیم، بخصوص در حوزه ارتباطات و نوگرایی، بنظر می رسد مکاتب مختلفی که در طول این سه دهه، از ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ بوجود آمده، مکاتبی که با لیبرالیسم و الگوهای کلاسیک نو سازی تا اقتصاد سیاسی شروع می شود و ادامه پیدا می کند تا سال ۸۰، یعنی زمانی که شما تئوری خودتان را تحت عنوان «تئوری وحدت گرا» یا «تئوری همگرایی» طرح می کنید. سؤال این است که تفاوت دیدگاه نظری شما در حوزه مشترک ارتباطات و نوگرایی ارتباطات و توسعه، با دیدگاه های بزرگان قبل از خودتان، در چه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اینکه انقلابی عمل نکردیم از آغاز و نتیجه این شد که حالا همان آدم های غیر انقلابی و بعضاً کارگزاران فرهنگی رژیم گذشته، بطور مخفیانه با نظام مبارزه می کنند و نارضایتی عمومی ایجاد می کنند و یا بعضی از مفاسد را اشاعه می دهند و از جمله اینکه خط ترجمه را اتوبان یک طرفه کرده اند و آثاری را که در نقد غرب است، اجازه ترجمه و انتشار نمی دهند. سعی می کنند که آثاری ترجمه شود که در توجیه وضع موجود غرب باشد و در حقیقت، نیروهای داخلی را بیشتر مرعوب کند.

مهدی نصیری: من فکر می کنم که ما مرجعیت انگاره سازیمان دچار خدشه شده است. یعنی ما باید براساس چیزی انگاره سازی کنیم، ما معیار و محک را از دست داده ایم و آن معیار هم کتاب و سنت و عترت است. خوب، غرب فی المثل می گوید: خرد می گوید، عقل ابزاری، خرد

نداریم که از این روش کمک بگیریم. چون اگر تطبیقی نشود، این تک فرهنگی می شود. بنابراین، کارهای تطبیقی خیلی مهم است.

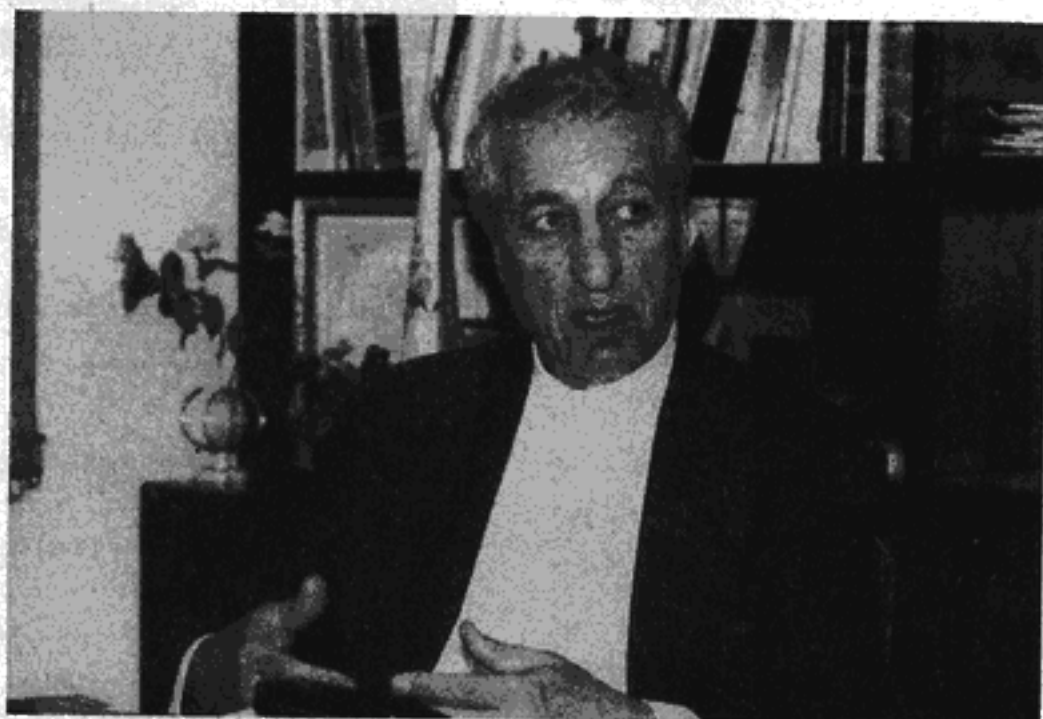
سید: چه نوع مطالعاتی شما را به این موضوع رهنمون شده؟

پروفسور مولانا: خوب، از یک طرف ادبیات معمولی و کلاسیک غرب را خواندم، از طرف دیگر، ادبیات و معرفت شناسی انتقادی و حتی آثار و نظریات مارکس و بقیه را، یعنی هرچه این وسط بود، و آنها را با ادبیات و معرفت شناسی خودمان مقایسه کردم و سؤال هایی مطرح کردم که به من خیلی کمک کرد در تکمیل این چند موضوع، که در موردشان رساله و کتاب نوشتم! این طور وارد بحث شدم. باید به این آگاهی برسیم که علوم انسانی را در چه گفتمانی طرح کنیم.

سید: دو مقوله جالب را اشاره فرمودید، یکی اینکه علوم انسانی را در چه گفتمانی مطرح کنیم و دیگر این که با دیدی دو فرهنگ به علوم و بویژه علوم انسانی توجه کنیم و ریشه ها را در خودمان جست و جو کنیم و نپذیریم که منشاء همه علوم در یونان باستان بوده است.

پروفسور مولانا: اجازه بدهید برایتان یک مثالی بزنم. شما همین رشته ارتباطات را در نظر بگیرید، در غرب نظریه پردازی درباره ارتباطات به صورت یک علم، یا یک فن، از سه جا ریشه می گیرد: از جامعه شناسی، از روانشناسی و ریاضیات و کمی هم از فلسفه و زیان شناسی. وقتی این ها را ملاحظه می کنید می بینید که مثلا از جنبه ریاضی و سیاست، از این دو جنبه، متفکر و استاد بزرگی در رشته سای برنیتیک به نام آقای «وینر» Winer می آید و می خواهد ارتباطات را بیان کند. او ارتباطات را تنها از جنبه مادی بیان می کند. از جنبه ریاضیات، از جنبه فنی، مثلا ارتباط بین دو فرد، یا فرد با ماشین، ماشین با ماشین، فرد با جامعه و ماشین با جامعه. و بعد این ها را به صورت خیلی علمی، بازدهی و واکنشی بیان می کند. زیاد کاری به این ندارد که عمق این فرهنگ ها چیست؟ و این که اگر این اطلاعات رد و بدل شود، چه حاصل خواهد شد؟

برای آن عده که با کارهای استراتژی سر و کار دارند خیلی خوب و مفید است، ولی خود ایشان، خود آقای «وینر» متوجه و مجبور می شود که کتاب سایبرنتیک یا کنترل خودش را به صورت خیلی اصطلاحی بنویسد و حتی سؤال های فرهنگی مطرح کند که اینجا هم ترجمه شده. این خیلی فرق دارد با ارتباطات عرفانی که ما داریم. چون عرفان رابطه ای است بین انسان و خداوند. آیا مکتب عرفان را می شود از جنبه ارتباطات بررسی کرد؟ بنده می گویم چرا که نه؟ البته ارتباط به آن صورتی



و «هایز» و... می توانیم سیاست را از جنبه متفکران خودمان هم بیاوریم. این چیزی است که غرب ندارد و ما داریم. بنابراین اگر این کار را نکنیم، باید بپذیریم که تنها غرب است که می تواند راجع به این علوم نظریه پردازی کند. بنابراین، آنها صاحبان انحصاری این علوم می شوند و ما هم کاری نداریم جز این که درباره این نظریات تنها صحبت کنیم و حتی اقتصادمان هم در چارچوب غرب باشد، نه در چارچوب معرفت شناسی خودمان!

این جریانی است که هم اکنون غرب با آن مواجه است. یعنی یک مسئله ای که مطرح می شود، آن را در چارچوب معرفت شناسی خودشان نقد می کنند. مکتب جامعه شناسی انتقادی فرانکفورت که بعد از جنگ جهانی اول بوجود آمد، مثال خوبی است. هیچ وقت آن عده که در این مکتب کار کردند، از علوم غیر غربی و علوم اسلامی چیز زیادی نمی دانستند. بنابراین چارچوب انتقادی آنها در خود معرفت شناسی غرب بود. ریشه آنها در مارکس و متفکران قبلی بود. روانشناسی اش، نقد فیلم و سینمایش، نقد درباره سلطه گرایی و چیزهای دیگر هم همین طور بود. من در غرب متوجه این موضوع شدم. چون خودم در شرق بزرگ شده بودم ولی در شرق فرصت نداشتم که این مباحث را مطالعه کنم. من اینها را در زندگی روزمره خودمان و در علوم اسلامی دیده بودم. از خودم سؤال کردم که خوب، اگر همین موضوع که این متفکر می گوید، هم در چارچوب آنها مطالعه شود و هم در چارچوب خودمان، چه نتیجه ای از آن می توانیم بگیریم؟ این مزیتی بود که من داشتم. من عقیده ام این است که اگر ما بخواهیم علوم انسانی را علمی و عالمی کنیم، چاره ای جز این

مشخصه ها و ابعادی است. بنظر می رسد که شما دیدگاه جدیدی بخصوص متناسب با کشورهای در حال توسعه طرح می کنید. همین طور است؟

پروفسور مولانا: در غرب، نظریه پردازی از تاریخ معرفت شناسی آنجا شروع می شود. آنجا نظریه پردازی درباره سیاست، اقتصاد، جامعه شناسی، روانشناسی و حتی تاریخ و جغرافیا، با کارهای خود غرب شروع می شود و سیر آن، به کارهای فلاسفه یونان می رسد و کارهایی که آنها انجام دادند. وقتی این علوم و نظریه پردازی ها به خارج تراوش می کنند، به صورت علوم انسانی و علوم اجتماعی ارایه می شود.

یک نکته جالبی درباره این ادبیات هست که ما باید ملاحظه کنیم و آن این است که در شرق و در تمدن اسلامی، ما هم به سهم خودمان، تاریخ جامعه شناسی، تاریخ روانشناسی و حتی نظریه پردازی هایی درباره تبلیغات، مردم شناسی و ادبیات داشته ایم. بنابراین ما در یک نقطه ای قرار گرفته ایم که ادبیات و نظریات آنها را با ادبیات و نظریات خودمان درباره هریک از رشته های علوم انسانی و اجتماعی مطالعه کنیم تا یک ایده تطبیقی بیابیم که غریبه ها نخواهند داشت. مثلا جامعه شناسی را ما از آگوست کنت شروع نمی کنیم. از ابن خلدون شروع می کنیم. روش پژوهش تاریخی، اسنادی و استنادی را از فرانسیس بیکن یا کسانی که بعدها آمده اند، شروع نمی کنیم؛ در عوض برمی گردیم به علم الحدیث که یک نوع روش است، علاوه بر فنون کیفی و خاص خودش.

وقتی که ما به علوم سیاسی نگاه می کنیم، وقتی که تعریف سیاست را داریم، علاوه بر «ماکیاولی»

که مثلاً در فیزیک و مکانیک داریم. بلکه ارتباط از نوعی دیگر، و آن کار ماست، اگر نکنیم، بستر و میدان ارتباطات را می‌سپاریم به آقایانی که فقط جامعه‌شناس یا روانشناس‌اند و ارتباط را فقط از جنبه تبدیل کالاها و ارتباطات می‌فهمند. برای کسی که ارتباطات را می‌فهمد، مثنوی از ارتباطات جدا نیست، عرفان خودش رشته‌ای از ارتباطات است.

پرسش: برای داشتن یک نظام فرهنگی ارتباطی متکی بر ارزش‌های اسلامی چه باید کرد؟

پروفسور مولانا: من فکر می‌کنم اولین نکته‌ای که باید در این زمینه گفت این است که همه حرف‌ها و مبارزات برای ایجاد یک نظام فرهنگی اسلامی بود. برای اینکه فرهنگ است که اطلاعات و ارتباطات را زیر چتر خودش قرار می‌دهد و این بوجود نیامد و صحبت نشد تا طلوع انقلاب اسلامی ایران، ببینید! گزارش کمیته مک‌براید در یونسکو. که مأموریت داشت پس از دو دهه راجع به این نظام جدید اطلاعاتی - ارتباطی صحبت کند، منتشر شد، بدون آنکه از فرهنگ صحبت کند! ارایه این گزارش در سال ۱۹۷۹ یعنی درست در سال انقلاب اسلامی ایران است. چه کسی موضوع نظام جدید فرهنگی را به میان آورد؟ این شخص کسی نبود جز حضرت امام خمینی (ره). این را باید خیلی خوب مطالعه کرد. ایشان بودند که از اطلاعات و ارتباطات بدون فرهنگ صحبت نمی‌کردند. ایشان بودند که می‌فرمودند: ما باید فرهنگ اسلامی داشته باشیم، نه فقط زیرساخت اطلاعاتی و ارتباطی، البته اطلاعات به خودی خود بی‌طرف نیست و با ارزش‌ها سروکار دارد. اگر جامعه ما خودش نتواند اطلاعات تولید کند، ناچار بایست آن را از خارج وارد کند و این به ارزش‌ها لطمه می‌زند.

دکتر باهنر: جناب دکتر مولانا، همانطور که اشاره کردید ما باید با یک نوع معرفت‌شناسی شرقی و اسلامی توأم با گونه‌ای از معرفت‌شناسی نوین که در ادبیات و ارتباطات غرب نضج گرفته، به موضوع ارتباطات نگاه کنیم. در آثار شما - چه آثار قدیم و چه آثار جدید - این تلاش همیشه در شما وجود داشته که این کار را انجام بدهید و در واقع این طلسم را بشکنید و اعلام کنید که می‌شود برای ارتباطات هم یک الگوی اسلامی ارایه کرد. من این الگوی اسلامی ارتباطات را در کتاب‌های شما دیده‌ام و در کنار آن، واژه‌های خاصی که شما به کار می‌برید. مثل «امت»، مثل «رسانه‌های سنتی»، سؤال این است که مشخصه‌های کلی الگوی ارتباطات اسلامی چیست؟

پروفسور مولانا: اجازه بدهید عواملی را که در ارتباطات اسلامی خیلی مهم است و ما هیچوقت آنها را در مقالات و فرمول‌های ارتباطات غرب ملاحظه نمی‌کنیم، من چندتا از آنها را عرض

* کیهان فرهنگی: در بحث

ارتباطات، بعضی مفاهیم قرآنی وجود دارد. مثلاً قرآن می‌فرماید: این گناه بزرگی است نزد خداوند که به محتوای پیام خودمان عمل نکنیم.

*** پروفسور مولانا: این که شما فرمودید، مرا به یاد درس‌های ارتباطات - ایدئولوژی انداخت. لنین وظیفه اصلی مطبوعات را خبر رسانی نمی‌دانست و می‌گفت: اولین کار مطبوعات ایجاد تشکل است. مائو هم می‌گفت: پروپاگاندا کافی نیست. تبلیغات باید با عمل همراه شود. فقط کسانی که خیلی قرآن نخوانده بودند، شیفته این تئوری‌ها می‌شدند.**

می‌کنم. در خیلی از الگوها و معادلات و فرمول‌های ارتباطات که ما داریم، چه زیان‌شناسی، چه روانشناسی و جامعه‌شناسی، از «نیت» ارتباط گیرنده صحبت نمی‌شود. هیچوقت هم سؤال نمی‌شود که نیت ارتباط گیرنده درباره ارتباط چیست؟

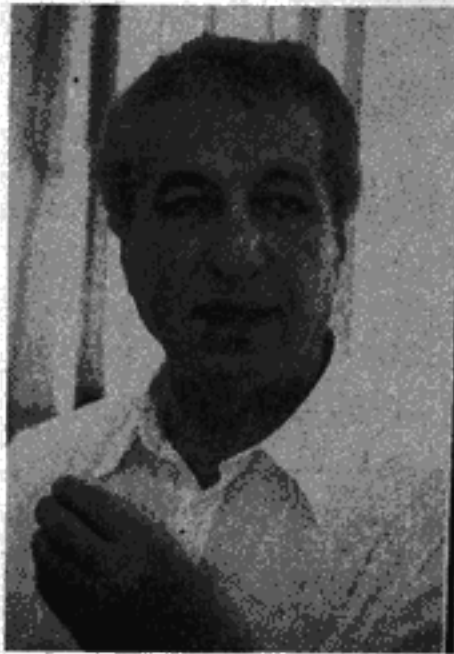
ما فکر می‌کنیم که ارتباط گیرنده همین طور دلش می‌خواهد ارتباط پیدا کند! ولی کسی باید یک نیتی یا انگیزه‌ای داشته باشد برای ارتباط. البته انگیزه الزاماً همان نیت نیست، ولی ما در علوم انسانی خودمان، این مفهوم را داریم. این نیت حتی به فقه ما اینقدر نفوذ پیدا کرده که ما نتایج دادگاه‌ها را با نیت تعیین می‌کنیم. خیلی مهم است. خوب، چرا ما این موضوع نیت را در الگوی ارتباطاتمان به حساب نیاوریم؟ این نیت خیلی مهم است چون خود غربی‌ها هم می‌خواهند این را اضافه کنند. من

یک مثال بزنم. الگوی خیلی ساده و معمولی که دانشجویان سال اول رشته ارتباطات یاد می‌گیرند، ریشه افلاطونی، ارسطویی و سقراطی دارد و از پنج عامل صحبت می‌کند. فرستنده، گیرنده، پیام، رسانه و بازده. آمریکایی‌ها می‌دانستند که ارتباطات خیلی پیچیده‌تر از این است ولی همین فرمول را نگهداشتند. چون این فرمول سعی می‌کند که مخاطبین را اندازه بگیرد. گوینده را بشناسد. پیام را تحلیل کند، ماهیت تکنولوژیست رسانه‌ها را ببیند و این بازده و واکنش را اندازه بگیرد. برای چه؟ برای آن مطلب آخری که سوداگری، است. به عقیده من، اصالت سوداگری بر این فرمول حاکم است. من این را در گذشته بارها گفته‌ام، خوشبختانه این فرمول حالا عوض شده، مثلاً در دایرةالمعارفی که به شما نشان دادم «اورت راجرز» نوشته است: مولانا بود که فرمود «لا سول» را عوض کرد. خوب، من پیشنهاد کردم که لا اقل دو چیز به این فرمول اضافه کنید تا دنیا عوض شود. یکی این که «چرا»، چرا من می‌خواهم با شما ارتباط داشته باشم؟ چرا مرا دعوت می‌کنید که مثلاً امشب با شما شام بخورم؟ برای رفاقت است یا برای پول یا برای نفوذ است؟ بنابراین ارتباط انگیزه‌هایی دارد، باید آنها را پیدا کنیم، چرایش را پیدا کنیم. این چرایش را توجه نکردند آنها. برای اینکه نمی‌خواستند بدانند. زیرساخت‌های سرمایه‌داری غرب به یک چیز علاقه داشت و آن این بود که چقدر آن ارتباطی که من برقرار کردم مؤثر بوده است چون می‌خواستند کالا بفروشند. انتخابات درست کنند، نامزد تعیین کنند، سیاست اقتصادی داشته باشند. عامل دومی که من یادآوری کردم این بود که بیابید «شرایط» را هم اضافه کنید. اینکه تحت چه شرایطی، یک کسی صحبت می‌کند؟ و توسط چه رسانه‌ای؟ شرایط مهم است. آیا هوا ابری است، بارانی است، آفتاب است یا مثلاً یک کسی درآمدش کم است، زیاد است، فرهنگش اینطور شده، این شرایط مهم است. چون این شرایط زیرساخت‌ها، کاربرد دارد، ببینید! این فرمول توجه شما را از بزرگترین عامل ارتباط که فرهنگ و زیرساخت‌های سیاسی، اقتصادی باشد، دور می‌کند و می‌گوید: شما تنها کاری که می‌توانید بکنید، این است که این متون را آنالیز کنید؛ ولی نمی‌گوید چرا متن کتاب به این صورت درآمده؟ ما بیشتر علاقه داریم که بدانیم اصلاً چرا به این شکل درآمد؟ قبل از اینکه من این را آزمایش کنم. البته ما مثال‌های زیادی می‌توانیم بزنیم، به صورت خیلی کلی، در جامعه دو الگوی «هست‌ها» و «بایدها» وجود دارد. الگو یا تئوری بایدها با اخلاق و فرهنگ جامعه سروکار دارد. حالا در فرهنگ خودمان، در فرهنگ اسلامی، ما الگوی بایدها را بگیریم، الگوی هنجاری را. من بارها پیشنهاد کردم که حداقل پنج مفهوم را که خیلی مهم‌اند، اینها را

مورد توجه قرار دهیم. یکی از این‌ها اصل یا تئوری توحید است که باید تبیین شود. و این که توحید خیلی از موضوع‌ها را برای ما مشخص و مسلم می‌کند. «امت» داریم، چون جامعه ما امتی است و این جامعه با تمام جوامعی که غرب دیده است تفاوت می‌کند. اصلاً مشکل بزرگ تمدن غرب این بوده که همیشه آنها دنبال یک جامعه مطلوب گشته‌اند. ما حداقل جامعه مطلوب را از جهت نظری داریم. آنها این را ندارند. آن‌ها اول گفتند جامعه سیاسی نشد، بعد گفتند جامعه اداری، نشد، رومی‌ها خواستند جامعه حقوقی داشته باشند، باز هم نشد. بعد گفتند جامعه مذهبی-قرون وسطی- آنهم نشد، گفتند جامعه انقلابی-انقلاب- فرانسه- کار را درست نکرد. جامعه محیط زیست، آنهم نشد. حالا می‌گویند جامعه اطلاعاتی، جامعه مدنی که از قرن ۱۸ شروع شد و هنوز ادامه دارد. بحران جامعه در غرب هنوز ادامه دارد. غرب تا حدودی توانسته بحران دولت را درست کند. هگل خیلی مهم بود. هگل کارها را درست کرد، ولی جامعه را این‌ها مشکل دارند. همین دولت ملی که ما درست کردیم و به قول متفکرانی مثل هگل- این‌ها دیگر، بالاترین مقام را دارند، در بشریت. اینها با بحران مواجه شدند. بنابراین امت برای بنده درواقع یعنی جامعه‌شناسی اسلامی، امت را هم نمی‌شود ترجمه کرد. آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها باید بیایند و عربی‌اش را یاد بگیرند و بخوانند و همیشه بگویند «امت»، همانطور که ما مجبور شدیم اصطلاحات فرانسوی، انگلیسی و آلمانی را بکار ببریم. نمی‌شود گفت امت فقط به معنی جامعه است. امت آن جامعه ویژه اسلامی است. ما مفهوم تقوا را داریم. شما می‌توانید این تقوا را سطحی بگیرید و می‌توانید آن را عمیق بنگرید.

در همین بحث ارتباطات، بعضی از مفاهیم دخالت دارند. مثلاً ما در قرآن کریم داریم که «لم تقولون ما لا تفعلون»، «چرا چیزی را می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید»، و بعد: «کبر مقتاً عند الله ان تقولون ما لا تفعلون» این گناه بزرگی است نزد خداوند که به محتوای پیام خودمان عمل نکنیم. ایمان و عمل صالح باید پشتوانه پیام باشد.

پروفسور مولانا: این که شما فرمودید، مرا به یاد درس‌های ارتباطات و ایدئولوژی می‌اندازد. من خاطرم هست که زمانی کسانی آمدند تئوری مطبوعات و ارتباطات جمعی را از نظر لنین بررسی کردند، مارکس فرصت پیدا نکرد فراسوی کتاب خودش «سرمایه»، کار دیگری بکند. بنابراین کار به دوش لنین افتاد. لنین آمد- قبل از اینکه انقلاب روسیه شروع بشود- تئوری مطبوعات را بیان کند و نمی‌دانست چه باید بکند و چه بگوید؟ او قبل



از انقلاب روسیه در ژنو تبعید بود و روزنامه‌ای به اسم «ایسکرا» منتشر می‌کرد که در روسیه پخش می‌شد. او کتابی نوشت به اسم «چه باید کرد؟». آنجا گفت: اصولاً وظیفه اصلی مطبوعات خبررسانی و اطلاع‌رسانی نیست. اولین کار مطبوعات تشکل است، نه مقاله‌نویسی. چون مطبوعات باعث می‌شود که بین پنج یا شش نفر ارتباط برقرار شود. او معتقد شده بود که تا این بسیج درست نشود، نمی‌توان انقلاب کرد. سال‌ها گذشت، خوب، استالین نتوانست چیزی بر آن اضافه کند و حتی آن را خراب کرد. وقتی که انقلاب چین آغاز شد، مائوتسه‌تونگ آمد و کارهای مارکس و لنین را آنطور که دید خودش بود، نوشت، یک نوع الگوی ارتباطی و ایدئولوژیک نوشت و یکی از آنها همین مسئله تئوری و عمل است که شما کامل‌تر آن را از قرآن کریم فرمودید. مائو می‌گفت پروپاگاندا کافی نیست، پروپاگاندا باید با عمل همراه شود. ببینید! این‌ها را ما خیلی کامل‌تر و بهترش را در منابع دینی خودمان داریم و مفصل‌اش را. بنابراین لازم نبود که من بروم و یک کتاب بزرگ به نام تئوری مائوتسه‌تونگ درباره مطبوعات بنویسم. البته کسی که قرآن را خوانده بود، این را

می‌فهمید. آنهایی که قرآن نخوانده بودند، البته که خیلی شیفته این تئوری مائو می‌شوند. ما وقتی تئوری ارتباطی لیبرالیسم، مارکسیسم، لنینیسم و مائوئیسم را کنار هم می‌گذاریم. می‌بینیم که اینها محدودتر است نسبت به آن چیزی که ما داشته‌ایم. دکتر باهنر: جناب پروفسور مولانا. هم‌اکنون در ایران رشته ارتباطات در سطوح عالی در حال شکل گرفتن است، پنج، شش سال است در مقطع دکتری، این رشته راه‌اندازی شده است. می‌خواهم از جناب عالی بپرسم برای دانشجویان دوره‌های فوق لیسانس و دکتری ارتباطات که با علایق ایرانی-اسلامی در حوزه ارتباطات می‌خواهند کار بکنند. چه توصیه‌هایی دارید؟

پروفسور مولانا: ما نباید اشتباهات گذشته را تکرار کنیم. همانطور که خدمتان عرض کردم. مزیت تاریخ تمدن اسلامی بر سایر تمدن‌ها و ادیان این است که ما بیش از هر تمدن دیگر تجربیات سیاسی و اقتصادی و علمی داریم. بنابراین از این نظر، تاریخ‌پریاری داریم و غنی هستیم. ادیان دیگر این را ندارند و اگر هم داشته باشند، خیلی محدود بوده، مسیحیت همین‌طور بوده، کلیسای کاتولیک هم همین‌طور بود. گرچه ما کوتاهی کرده‌ایم. ولی اگر برگردیم به گذشته، می‌بینیم که ما یک تجربیات خوبی داشته‌ایم که باید آنها را ملاحظه کنیم. وقتی ما با علوم انسانی و اجتماعی جدید دنیا مواجه هستیم. باید تا آنجا که برایمان مقدور است. آنها را در چارچوب تمدن و تاریخ و پیدایش خود غرب مطالعه کنیم و بعد بنشینیم، ما مشابه آنها را در تمدن خودمان در چه تاریخ و ادواری داشته‌ایم؟ استخراج کنیم. این به ما کمک می‌کند. بدون اینکه این نظریه‌ها را بدون نقد و انتقاد و عمق فوق‌العاده‌ای قبول کنیم، یک برداشت نزدیک به حقیقت داشته باشیم. ما آن را نداریم حالا، چون ما به اندازه کافی از جنبه تفکری در مملکت خودمان و در جهان اسلام، با مسایل روز کار نکردیم. بنابراین وقتی دوره دکتری درست می‌کنیم، سؤال اصلی من این است که کدام دانشمند را داریم که به این مسایل اقتصادی فکر کرده باشد و نظریه پردازی کرده باشد، از جنبه اسلامی و یا کتابی نوشته باشد؟ در نتیجه ما این تئوری‌ها را وارد می‌کنیم و فرصت نقد و جرأت نقد هم نداریم، حضور در صحنه روز هم نداریم. و دانشجوی ما هم این نظریات را می‌خواند، تناقض آنها را می‌بیند و دچار سرگیجه می‌شود. ما در وهله اول باید با یک معرفت‌شناسی فوق‌العاده‌ای کار داشته باشیم. ولی متأسفانه ایراد کار را نمی‌کنیم. اشتباهات زیادی می‌شود آسیب‌های جدی می‌بینیم.

خوشبختانه بیداری‌هایی که در دنیای اسلام بوجود آمده، نویدهای خوشی می‌دهد. اگر ما خودمان را متفق کنیم و وحدت خودمان را حفظ کنیم، امید است قدم‌های بزرگی برداریم.

کپی: در هر رسانه سه محور عمده دخالت دارند - نقش صاحب امتیاز و در واقع مدیریت اقتصادی، نقش مدیریت تولید (مدیر مسئول)، و مدیریت توزیع. بعضی از این محورها از دید قانونگذاران، قضات و حتی صاحبان این رسانه‌ها مخفی هستند. این محورها را چگونه توضیح می‌دهید و جهت گیری مطبوعات را زاییده کدام محور می‌دانید؟

پرفسور مولانا: این یکی از نقاط مبهم و گیج کننده مطبوعات و قوانین ماست. اولین قانون مطبوعاتی ایران، دقیقاً یکصدسال قبل نوشته شد. در اوایل یعنی به مدت ۶۵ سال مطبوعات ایران بدون قوانین رسمی بود و در مجموع تا امروز پنج قانون مختلف برای مطبوعات داشتیم و این قانون حاضر با اصلاحاتی که چند سال قبل در آن شد، در حدود ۱۷ سال عمر دارد. وقتی ما به این قوانین نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که یک موضوع مشترک دارند و یک اشکال بزرگ و آن اشکال بزرگ این است که ۵۰ تا ۸۰ درصد آنها از قوانین و مقررات سایر کشورهای دیگر اتخاذ شده است و آن چیزی که مشترک است در بین این پنج قوانین تاریخی، این است که هر موقع آمده‌ایم قانونی را عوض کنیم و قانون دیگری داشته باشیم فقط توانسته‌ایم ۲۰ درصد آن را عوض کنیم و ۸۰ درصد آن را نگاه داشته‌ایم. یعنی در واقع در هیچ دوره این یک قرن به عقیده بنده یک اصلاح اساسی و انقلابی در قوانین مطبوعاتی ما انجام نداده‌ایم. مثلاً ایده هیئت منصفه جهت رسیدگی به تخلفات مطبوعات در دادگاه‌ها، از قوانین اروپا به ایران تراوش کرده است و مفهوم «مدیر مسئول» اگر خوب تحقیق کنید می‌بینید مخلوطی از افکار اوایل قرن بیستم مطبوعات اروپا و سنت‌های کنترل مطبوعات در عهد قاجار و پهلوی بوده است. از جنبه قانونی همیشه برای دولت‌ها در ایران آسان بود تا یک نفر را مسئول همه تخلفات شناخته و با او طرف شوند. گاهی اوقات صاحب امتیاز خودش را هم مدیر مسئول و هم سردبیر اعلام کرده است و گاهی فقط به عنوان دارنده جواز انتشار روزنامه و صاحب و مالک آن، و بارها شده است که این امتیاز را مثل سرقفلی فروخته و اجاره داده است. امروز در تمام دنیا زیرساخت‌های توزیعی هستند که مرکز بزرگ قدرت به شمار می‌روند. مسئله تولید، اهمیت خود را از دست نداده است ولی در دنیای پیچیده امروز اگر چیزی تولید شده ولی توزیع نشود، اثر چندانی نخواهد داشت. هزینه توزیع بالاتر از تولید شده و ۸۰ درصد تکنولوژی‌های جدید ارتباطی چند دهه اخیر، مانند ماهواره‌ها و فاکس و غیره تکنولوژی‌های توزیعی هستند.

کپی: در نظر ابتدایی، مسئول هر



نوشته نویسنده آن است، ولی نظر دقیق‌تر آن است که مدیر مسئول را باید مسئول اصلی شناخت اما نظر پیشرفته‌تر که هنوز در ایران مورد توجه قانونگذار و قاضی، یا کارگزاران فرهنگی قرار نگرفته، این است که صاحب امتیاز مسئول واقعی جهت دهی مطبوعات است. نکته دیگری که باید در همین جا اضافه شود این است که مسئولیت توزیع در ایران کاملاً مغفول مانده است.

پرفسور مولانا: ایران باید این مشکلات و تناقضاتی را که شما فرمودید و بنده به اختصار عرض کردم با مطالعات دقیق و در چهارچوب اهداف انقلاب اسلامی و فقهی آن روشن و تعیین کند. از بسیاری جهات مدیر مسئول یک روزنامه و مجله در ایران در مقابل دولت و در مقابل قانون مسئول است ولی نه در مقابل ملت و خوانندگان. صاحب امتیاز، امتیازش را از دولت و وزارتخانه و هیئت نظارت می‌گیرد ولی نه از ملت و مردم و گروه، و خوانندگان بخصوص و مدیریت توزیع که از همه بیشتر است اصلاً در این جریانات مخفی مانده است سؤال. اصلی این است که مسئولیت و وظایف این مدیریت‌ها در یک جامعه اسلامی و انقلابی چیست. ملاحظه کنید بنده روی جامعه اسلامی و انقلابی تکیه می‌کنم تا فقط هر نوع جامعه‌ای.

کپی: شاید برای خوانندگان جالب باشد شما به عنوان کسی که سالیان سال مطبوعات آمریکا را زیر نظر دارید، توضیح بفرمایید که در آمریکا با جرایم مطبوعاتی چگونه برخورد می‌کنند. بخصوص اینکه گاهی مشاهده می‌کنیم که کنترل غیر قابل گذشتی بر مطبوعات اعمال می‌شود؟ مدیریت کنترل در آمریکا چگونه صورت می‌گیرد؟

پرفسور مولانا: در آمریکا که یک جامعه و نظام سرمایه‌داری است و ارزش‌های مادی و سوداگری بر سایر ارزش‌ها برتری داشته و حکومت می‌کند ناشر و مالک و صاحب روزنامه یا مجله در نهایت مسئولیت و حرف آخر را دارد. مدیران تولید و توزیع، تحریریه، آگهی نویسندگان و سردبیران همه در مقابل او مسئول هستند و خبرنگاران و گزارش‌دهندگان در مقابل مدیران و سردبیران. معمولاً اگر فردی یا گروهی به جهاتی از محتویات منتشره در مطبوعات شکایت داشته باشد و مورد تهمت و افترا قرار گیرد، طرفی که علیه او اقامه دعوا شده ناشر و یا شرکت و کمپانی صاحب روزنامه یا مجله است، زیرا جرائم و خسارات وارده اغلب از طریق مالی محسوب می‌شود و صاحبان این پول و ثروت فقط ناشران و شرکت‌ها هستند. خسارات وارده و جرائم صادر شده از طرف دادگاه‌ها در مورد تهمت و افترا و نشر اکاذیب اغلب به قدری هنگفت

است که خود می تواند قدم مؤثری در ورشکستگی و تعطیل رسانه ها محسوب شود.

سیاست اصلی و جهت گیری کلی سیاسی مطبوعات را نیز در امریکا ناشران و صاحبان رسانه ها تعیین می کنند و مدیران و سردبیران و نویسندگان در کل با سلیقه ناشران و صاحبان رسانه ها انتخاب می شوند. کنترل ادراکی داخلی و خارجی بزرگترین وسیله کنترل رسانه ها در امریکا و بطور کلی در غرب بوده و با انگیزه های اقتصادی و سیاسی همراه است.

یکی از این گفتمان های رایج امروز جامعه ایران، بحث آزادی است به جای عدالت. در بحث آزادی هم می شود پرسید آیا آزادی ناشران یا آزادی نویسندگان مورد نظر است؟ یا آزادی مخاطبین باشد. برای دسترسی به حقایق. آیا آزادیم که حقایق را مخدوش کنیم یا آزادی باید در جهت کشف حقیقت بکار گرفته شود، کدام آزادی مورد نظر است؟

پرفسور مولانا: بلی، همانطوری که بارها نوشته و عرض کرده ام آزادی مطبوعات، آزادی ناشران و نویسندگان و آزادی نشر یک روزنامه و مجله به تنهایی نیست، بلکه آزادی دریافت پیام مورد احتیاج و مورد نظر و آزادی دسترسی مخاطبین به حقایق و احتیاجات و رفاه جامعه در درجه بالاتری قرار دارد. حتی برای خود ناشران و نویسندگان هم تنها آزادی بیان و نشر (تولید) کافی نیست زیرا همانطوری که قبلاً عرض کردم مسئله توزیع یکی از مهم ترین پایه های قدرت شده است. پیامی که تولید شده ولی توزیع نشود، چه فایده و اثری می تواند داشته باشد؟

مطبوعات در جامعه یک جریان ارتباطی است و نه یک پدیده یک طرفه تولیدی و مصرفی. مطبوعات یک محصول اجتماعی است و نه یک کالا برای خرید و فروش، بنابراین از جنبه بازاریابی نمی شود مطبوعات و محتویات آن را با محصولات یک کارخانه و یا تجارت و داد و ستد یک ماده طبیعی مثل نفت و گاز مقایسه کرد. بنابراین در این جریان ارتباطی آزادی مطبوعات با حقوق مردم در دریافت اطلاعات و عقاید سالم مورد احتیاج جامعه رابطه مستقیم دارد، و گرنه این آزادی به یک نوع انحصارگری و حتی دیکتاتوری آنعده که امتیاز و پول دارند منتهی می شود.

یکی از این نوع آزادی که اکنون ما به عنوان یک تابو درآورده ایم، یک مفهومی است که از غرب وارد شده است. من می خواهم سؤال را این گونه مطرح کنم. این نوع آزادی در خود غرب چه وضعیتی دارد. آیا به مردم آزادی انتخاب داده می شود، یا آزادی

سرمایه داران است؟

پرفسور مولانا: در آستانه قرن بیستم آزادی مطبوعات با مشکل بزرگی مواجه شده بود و آن معضل خود آزادی بیان و اندیشه نبود، بلکه این عدم توانایی شهروندان در توزیع جمعی عقاید و اندیشه شان بود که تحت شرایط سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک روز محدود شده بود. آزادی مطبوعات برای کسانی بود که میلیون ها دلار سرمایه داشته و عقاید و افکار خود را بصورت کالا به بازاری که شهروندان مشتری و مصرف کننده آن به شمار می رفتند ارایه می کردند. امروز آزادی بیان و اندیشه برای همه وجود دارد بشرطی که صاحب شبکه تلویزیونی سی. ان. ان بوده و یا در آن سهام داشته و یا ناشر و روزنامه نگار نیویورک تایمز و یا یک نشریه زنجیره ای باشد. اهمیت مطبوعات به



عنوان رسانه های جمعی و همگانی در جامعه افزایش یافته ولی در عین حال، همین جمعی بودن، باعث شده است که تعداد شهروندانی که بتوانند در عملکرد و استفاده از این رسانه ها عقاید و اطلاعات باین نهاد را بهبود بخشند کم شده است. به عبارت دیگر تیراژ مطبوعات به عنوان رسانه های همگانی هیچ دلیلی برای اینکه آنها نماینده خواسته ها و اطلاعات مورد نیاز مردم باشند، یا حقیقت را بگویند، نیست. این سروصدای امروزی در مطبوعات، سروصدای مردم نیست. آن عده که امتیاز مطبوعات را در دست داشته و با تکیه به حمایت دیگران، یا ارت مالی خود، یا احزاب و شرکتهای سیاسی و اقتصادی از آزادی مطبوعات و خود حاکمیت می کنند اغلب به دنبال احتیاجات خود هستند و نه مردم و جامعه.

تعریف ساده لوحانه آزادی مطبوعات به معنی آزادی نشر و بیان که در قرون قبل به موازات توسعه مکتب سرمایه داری و ترویج مالکیت های

خصوصی و همسان با افکار و اندیشه های لیبرالیست و آزادی فردی (ونه اجتماعی) صورت می گرفت کفه ترازوی آزادی را به نفع ناشران، سرمایه داران روزنامه نگاران و نویسندگانی که توانایی مالی سیاسی داشتند سنگین کرد. آزادی تحت این شرایط آزادی تولید و تکثیر توسط ناشران و نویسندگان نخبگان ویژه است و نه آزادی مخاطبان و آن عده نویسندگان و شهروندان که این توانایی مالی سیاسی و اقتصادی را کسب نکرده اند.

یکی به عنوان آخرین سؤال، وضعیت نظام اسلامی ایران را نسبت به آزادی، چگونه ارزیابی می کنید؟ و اگر پیشنهادی در این زمینه دارید، بفرمایید.

پرفسور مولانا: مفهوم و معنی آزادی، و آزادی مطبوعات، در یک جامعه اسلامی و در یک نظام

انقلابی مثل ایران باید در یک سطح بالاتر و دیگری قرار گیرد. آزادی که برای حقیقت و راستی نباشد چه فایده ای دارد؟ اطلاعاتی که مفید نبوده و برعکس مضر هم باشد به درد کدام جامعه می خورد؟ کمیت مطبوعات و ازدیاد آن با کیفیت و تنوع آزاد و عقیده دو چیز کاملاً متفاوت است. فرهنگ ما به چه کسی تعلق دارد؟ چه کسانی تصمیم می گیرند که ما چه بخوایم و چه چیزی بشویم؟ آیا یک رشته نظام های مطبوعاتی و ارتباطی یک گروه مقررات و قوانین و عادات فقط به دلیل اینکه سال ها در اروپا و آمریکا مدنظر بوده و عملی شد ذاتاً می تواند خوب و مطلوب باشد؟ تناقض و تعارض بزرگ عصر ما این است که ما به «آزادی بدون قدرت و اقتدار» دلخوش هستیم همه آزادند بخزند و بفروشد و بخوانند ولی فقط آن چیزهایی که در دسترس ما گذاشته اند و در چهارچوب نظام حاکم است. آزادی با مشارکت در قدرت مربوط است و قدرت ذاتاً جلوه ای از حق است.

یکی: سپاسگزاریم